

مرامنامه

نیما شهسواری

سخنی با شما

به نام آزادی، یگانه منجی جانداران.

ای به چشم بخورد و همگان راهایم چنین نگاشته‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌بر خود وظیفه می واسطه آن برخی رااز این درخواست باخبر سازم. نیما شهسواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به چنین‌به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این واسطه رزمش تجارتی برپا دارد و این رزم پاک‌افکارش را نشر دهد. بر خود، ننگ دانست تا به را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد؛ زیرا که هماره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست، حال دگربار بازگو شود.

کران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که‌های بی‌به پا خاستم تا برابر ظلم غایت و هدف را هماره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم سازم؛ رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، ها است‌گیاهان، حیوانات و انسان.

دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است، قانون‌بر خود ننگ می رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون‌با مدد از علم و فناوری امروزی، می گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد؛ زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت گاه‌شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد. من خود هیچ ام از ناشران کتب، نشر ندادن این‌هایم را بر کاغذ، جان درخت، نشر ندادم و تنها خواسته‌نگاشته رسانی‌ها بر کاغذ است؛ حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌نگاشته.

گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان، این جانداران والا،توان با بهره‌امروز می مدد از این‌شک بی‌دانید که بی‌ایستادگی کرد؛ پس اگر شما خود را مبلغ افکار آزادگی می گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و برنگاشته نیز هیچ توانید از فناوری بهره بگیرید تاعام درختان می‌بهره از کشتار و قتل‌این پیشه پا فشارید، بی حق و قابل تکریم گرددکردارتان از دید من و دیگر آزاداندیشان به.

امید آزادی و رهایی همه جانداران‌به

پیشگفتار

به آزادی جهان آغازگر راه

سخن گفتن به دانش در همه راه

به آخر گفتن و آخر در این جاه

همه خواندن به دانستن شود راه

به پاکی اصل و بینانِ همه ماه

به صدق گفتن و صادق در این راه

درازای و همه عمراست این جاه

به تاجی که فتاده از سر شاه

دوباره باز صدها بار بودن

بگو از نو همه تنهایی ماه

به ریشه در دل خاک است دوار

عظیم و با شکوه این اشجر و ماه

به بار آمد از آن دوری و در راه

ثمر از آن درخت و میوه و ماه

مرام ما مرام پاک بودن

بگو یاغی رها آزاد بودن

مرام ما دراز از طول هر عمر

به جمع جان و آری یار بودن

به آزادی سلام و والسلام آن

همه جان و به پیش و کار بودن

مرام از عقل و عقل از پاکیِ جان

برابر جان رها دادار بودن

قدر نگریست و دانست و خواست که‌به طول عمر تمامیِ جانداران باید دید و دوباره دید و آن فریاد بود که جریان بود و جهان ساخت، از پای ننشست و همه عمر هدف در برابر با امید تلاش کرد و باز نایستاد که بودن ما، تغییر در جهان خواهد بود و به مرامی پاک، پاک خواهیم کرد جهان زشتی را

خرد

چراغ این ره آری بودنت بود

به دانستن جهان پیش و برت بود

تو در پیش و تو نوری دور دستان

مرامی باید و این تاب، تب بود

به راستی که این علم، آدمی را به کدامین سرمنزل خواهد رساند؟

آنگاه که در آن مرام و باوری وجود نداشته باشد و برایش حد و مرزی مشخص نشود، تواند باعث چه اتفاقاتی در زندگی آدمیان شود؟می

قدر باعث تعالی وتواند دو سر داشته باشد، آن‌مثال هر اتفاق دیگر از زندگی ما می طور که تا به امروز هم شده است‌پیشرفتمان گردد که از ذهنمان چنین برآیندی دور باشد، همان ،قدر ما را به قهقرا بکشاند که برایمان هیچ باقی نگذاردتواند آن‌و یا می

تواند که هر زشتی راوقتی برای علم مرامی قائل نشده و آن را به حال خود رها کنیم، می تواند ما را به سرمنزلی در نهایت برساند که دیگر هیچ انسان و یا حتی‌پدید آورد، آری علم می ای بر جهان باقی نماند، این قدرت شاید در علم وجود داشته باشد و اگر برای علم‌موجود زنده ،حد و قانونی تعیین نکنیم، باید هر روز منتظر چنین اتفاقاتی باشیم

تواند باعث تعالی و پیشرفتمان بشود این به چه معنا است؟گوییم علم می‌وقتی می

های گوناگون، پیشگیری ونیاز کند و یا باعث پیشرفت‌تواند ما را در خیل از کارها بی‌می بسیاری دیگر اتفاقات مثبت زندگیِ ما شود، اما به چه قیمتی؟

خواهد، حاضریم در پیشرفت را به چه قیمتی می‌موضوع مهم در این باب آن است که انسان ها اهمیت‌ها دست به چه کارهایی بزنیم و آیا برایمان تنها رسیدن به این پیشرفت‌برابر این پیشرفت ،دارد نه راه رسیدن به آن

کنیم و حاضریم هرگونه که ممکن است برای پیشرفت‌برای این راه آیا مرامی تعریف نمی تلاش کنیم و تنها رسیدن به پیشرفت اولویت دارد؟

هاها، هیچ مرامی قائل نشویم و بدون باور دست به این پیشرفت‌وقتی برای رسیدن به پیشرفت های خود در هر کار پیش رویم، مطمئناً هر روز و هر روز دربزنیم و فقط برای آمال و خواسته رسیم که این حس خودخواهی تمام‌کنیم، دیگر به آنجایی می‌ها پیشرفت می‌این دیوانگی ای بکشاند که با مدد از همان علم وتواند ما را به بیراهه‌گیرد و سرآخرش می‌جهانمان را فرامی ،ی جانداران دریغ کنیم‌دانش به قهقرا رویم و زندگی را از همه

ی مهم اینجاست‌تعیین مرام و باور در این مبحث از ضرورت بسیار برخوردار است و مسئله ها را زیر پا گذاریم، مطمئناً تا انتهای راه هم‌که هرگونه از نخست گام برداریم و تا هر حد ارزش در همان مسیر خواهیم ماند و به درازای عمر بیشتر و بیشتر در این منجلاب غرق خواهیم شد و شویم‌بیشتر از پیش در این مسیر که سرمنزلش قهقرا و نابودی است کشیده می

ی باور اهمیت‌کنیم، یعنی موضوع پیش رویمان به اندازه‌وقتی از مرام و باور صحبت می ها روی کرد و در ارزش‌ای باید به آن‌ی هر مسئله‌ی خاکی و درباره‌ندارد و هر جایی در این کره زنیم، باید بدانیم که‌راه رعایتشان همت گماشت و حال وقتی پیرامون علم و دانش حرف می بازهم موضوع هیچ تفاوت نخواهد کرد و باید مرام خویشتن را مد نظر گرفت و با مدد از آن علم .ی جانداران است‌را به پیش برد و مطمئن بود فرجامش به سود همه

ها به کرات از آن سخن گفتم و هر جا و به هر شکلی که توانستم آن‌مرامی که در این سال :گویدرا بیان کردم، مرامی که می

وجه و تحت هیچ شرایطی باعث آزار دیگران نشو و این‌به دیگران آزار نرسان، به هیچ ،دیگران، تمام جانداران جهان است و هیچ تفاوتی میانشان نیست، تنها جان بودنشان مهم است

مرامی که در این سالیان، فریاد زده که به دیگران کمک کن و مرهمی برایشان باش و این ای‌گاه حتی برای لحظه‌مرام نه فقط برای علم که در تمام زندگی باید جاری و ساری باشد و هیچ گوییم، باید دانست که علم به خودی خود یکی‌از آن غافل نشد و حال که در باب علم سخن می ،از بهترین اتفاقات بشری است، راه پیشرفت و زندگیِ پویا

اما باید این مرام را در جای جایش در نظر گرفت، باید دانست که ما برای پیشرفت و مان، حاضر به زیر پای گذاشتن، قانون آزادی نیستیم، ما حاضر نیستیم تا برای درمان وپویایی ایستیم وها می‌پیشگیری از دردهای خود، دست به آزار دیگر جانداران بزنیم و در برابر این زشتی ،جنگیم‌می

ها در همین قلع و قمع‌حال مطمئناً بسیاری فریادها خواهند کشید که تنها راه پیشرفت ما انسان ها وقتی از راه آزار به دیگران‌زنیم که بهترین پیشرفت‌ها است و ما آنجا بلند فریاد می‌کردن

.محقق شود معنایش پسرفت و نابودی است

طریقتی که بخواهد برای پیشرفت به دیگری آزار برساند مسلماً ما را به جایی خواهد رساند خواهد برای پیشرفت و پویاکه سرآخر برای نابودیِ همه تلاش کنیم، این راه به خون، خون می ،شدن

آری من در جایگاهی نیستم که راهکاری جدید برای از میان برداشتن و جایگزینی این گیری ازها را بشمارم و بگویم حال باید به جای نمونه‌ها بدهم، تک تکِ این زشتی‌زشتی داندحیوانات فلان کار را بکنیم، اما آدمی آنگاه که مرامی در پیش داشته باشد خودش می های جبری را به اختیاری زیبا بدل کند، پس راه وچگونه و چه راهی را برگزیند و تمام زشتی ،زندطریقت مشخص است و مرام ما فریاد می

به کسی آزار نرسان

حال باید راهکارهای درست و دقیق آن را آدمیانی ارائه دهند که دانش لازم، پیرامون آن را ،داشته باشند و نفس در مرام ما بکشند

گنجد، باید آن را از میان‌گوید، ساختن بمب زشتی است و این دیگر در علم نمی‌مرام ما می برداشت که سراسرش آزار به دیگران است، باید دانست و هربار به خود نهیب زد که هر علم و دانشی اگر منجر به آزار دیگران شود، علم نیست و معنایش ظلم و نابودی است، باید هر روز هاپویاتر از پیش بود تا راهی جست به دور از آزار بر دیگران، علم را پیشبرد و برای این پویایی ،تلاش کرد

اش برعلم را به خدمت خویش گرفت تا مرهمی بر جان و درد دیگران بود نه به واسطه ،دیگران آزار و درد رساند

توان سینه را ستبر کرد و فریاد بر آورد که این علم ما را برای تعالی جانداران به‌آنگاه می ،پیش خواهد برد، به آن فخر فروخت و در راه پیشرفتش هر کاری کرد که این راه مقدس است

العاده است و راهی خواهد بود برای پیشرفت و تعالی که باید این‌علم به خودیِ خود فوق .گوهر والا را با مرامی پاک مزین کرد تا به سرمنزل درستی برسد و ما را به تعالی برساند

ای است در اختیار آدمیان تا هربار و به میان انجام هر امر باری به آن رجوع‌مرام سرلوحه کنند و با سبک و سنگین کردن امر پیش رو به مرام خویش بر انجام و یا ترک فعل تصمیم ی ماشک علم و یا هر امر دیگری به خودی خود بی ارزش است و مرام به کرده‌گیرند، بی های ما است، باید مرام‌بخشد و باید دانست که علم تنها طریقتی برای رسیدن به خواسته‌ارزش می

را بر آن ارج نهاد و با خواندن آزار نرساندن و مدد بر دیگر جانداران این راه تطهیر و قابل اتکا
.کرد

رسیم که در آن‌گوییم، ناخودآگاه به دریایی از دانستن می‌وقتی از علم و دانش سخن می
توانیم در آن به پیش رویم‌قدر می‌های تعالی راه بسیار دارد، آن‌بسیار خُرد و اندکیم، این دروازه
،دانیم و باید بیشتر از گذشته بخوانیم و بدانیم‌و هر روز از گذشته بیشتر بفهمیم که چیزی نمی

شود که‌دارد بیشتر مطلع می‌آدمی در زندگی هر چه بیشتر به این دریای معرفت گام برمی
هنوز چیزی درنیافته و راه بسیار طولانی در برابر دارد و چه زیبا خواهد بود آن روز که مرام
دانیم، این دانستن و خواندن تو را به پیش‌آزادی در آن جاری و ساری شود و آنگاه است که می
های بهتری‌کشی تا بتوانی با مدد از آن به دیگری کمک کنی، راه‌خواهد برد و به آنجایی سر می
برایش هموار کنی و این علم و دانش تو را برای بهتر زیستن جانداران کمک خواهد کرد و این
،خواهی خواهد رساندمرام پاک تو را با گره به علم و دانش به هر جا که می

گیرد گاه‌ای از دانش به خود می‌ها آنگاه که زیر این باران چند قطره‌آدمی با سیلی از ندانسته
کشاند و چه درست خواهد بود که هرشود که احساس کمال او را به قهقرا می‌قدر غره می‌آن
ای بیشتر به تنش نریخته و از آن دریای بیکران‌روز به دریای آن معرفت بنگرد و بداند چند قطره
ها خواهد کرد که دریای‌داند، هر روز بیشتر خویش را غرق این دانسته‌در برابرش هیچ نمی
داند این دانستن راه به انتهاگاه باز نخواهد ایستاد، زیرا می‌بیکرانش را در برابر خواهد دید و هیچ
نخواهد داشت و باید بیشتر از پیش در آن خویشتن را غرق کرد که سرانجام ساحل امنی به دست
،آورد

دریای خواندن و مطالعه کردن سرآخر شنا خواهد آموخت، شاید در آن ابتدای راه کمی
روی شاید راه را بیاموزی و بیشتر دل به این دریای از معرفت‌مغرور شوی اما هر چه بیشتر می
،بسپاری و راه درست بهتر از این در برابر نبینی و بخوانی و بدانی

این راه پایان نخواهد داشت و هر قدر بیشتر طالبش باشی، بیشتر از آن لذت خواهی برد،
گونه که در این سالیان بارها فریاد زدیم که نخستین گام برای رسیدن به آزادی وهمان
های پاک همین خواندن و دانستن است آن روزی آدمیان به تعالی خواهند رسید که همه‌ارزش
.دانند و برای دانستن تلاش کنندباور داشته باشند، نمی

برای هر چه به آن باور دارند، زمان بگذراند و پیرامونش بخوانند و بدانند، آنگاه که دانستند
توانند به درستی بر آن گام بگذارند و طریقتشان را انتخاب کنند، حقا تنها دلیل واپس ماندن‌می
ها همین احساس دانستن کاذب و نخواندن است، برای‌آدمیان و این همه سال در جا زدن آن

ای پیش گرفت‌تر فرض کرد و هر بار نگاه تازه‌پیشرفت باید هر روز خویشتن را از پیش نادان ها تصمیم گرفت و بازهم فروقدر خواند تا یک موضوع را دریافت و از میان تمام خوانده‌وآن ،ننشست و باز پیرامونش هر روز پویاتر بود

به راستی که هر طریقتی در جهان تنها راه شناختش، خواندن و دانستن است و این نور والا ما های علم‌را به پویایی خواهد رساند، آنگاه که مرام آزادی در آن جاری و ساری باشد پس مشعل روند تاکشند، آنان به پیش می‌گیرند آنانی که در هوای مرام آرمانی نفس می‌را به دست می جهان را بشناسند و از این ابزار در اختیار که همانا علم است، زندگی بی آزار برای خویشتن و گاه به جای نخواهند نشست و هماره برای‌دیگر جانداران فراهم سازند در این طریقت هیچ .ای از علم را در اختیار گیرندرسیدن به آفاق و کمالش به پیش خواهند رفت تا هر قله

خدا و ادیان

آن خدا باشد نباشد راه ما را کار نیست

آن خدا در قلب و دین بر دوش ما آن بار نیست

آن خدا معنای قدرت زشتی و هر ظلم بود

تخت و تاجش را فرو بر هر جهان انکار چیست

خدا

این واژه که هر روز و هر ثانیه در هر کجای زندگی به همراه ماست، هر روز میان هر کرده و قدرمان وجود دارد و قوانین دنیایمان را ساخته، آن‌شنویم و در هر کجای زندگی‌نکرده آن را می ای از ما اعمال نظر کند و هر کنش ودر زندگی این روزهایمان جای گرفته که بر هر کرده ،مان سیطره بیندازدواکنشی از ما را در خویش گیرد و بر تمام زندگی

ها سنگینی کرده و طریقت دنیایمان را شکل‌ی انسان‌اش بر زندگیِ همه‌خداوندی که سایه ،ها وجود نداشته باشدداده است، این خدا موجود است، حتی اگر در آسمان

ات خدا سر طولانی دارد و این قصه پایانی نخواهد داشت اگر تمام‌بحث پیرامون وجودی عمر را صرف دانستن وجودش کنیم و یا برای ناجود بودن او دلیل و برهانی بتراشیم، بازهم ،ی نخستین همین بنا قرار خواهیم گرفت و هیچ به پیش نخواهیم بردسرانجام بر پله‌بی

ها جست و خیز با مدد از ایمانت به این راستی خواهی رسید و حق را به تفسیرپس از سال ات خدااى که کسی جز به راه ایمانش قدرت درک وجودی‌شخصی و برای خویش معنا کرده ،نداشته و کسی بازهم فرای ایمان نتوانسته موجودیت او را رد کند

قدر به وجود و یاهرچند شاید به فراخور اتفاقات ریز و درشت هر روز و هر لحظه آن ناجودش ایمان بیاوری و موضوع را خاتمه یافته ببینی لیک بازهم همان قصه و همان ایمان است ،هایت بازهم آغشته به ایمان خواهد شدکه تو را به پیش خواهد برد و برهان

هیچ طریقتی بر پیش رویت باز نخواهد ماند جز آنکه ایمان بیاوری، خدا موجود است و در ،اند، خدا ناجود است‌شمارانی بینی که همتای تو ایمان آورده‌برابرت سیل بی

ارزشی بر جهان که خدا وجود دارد و یا ندارد که خداچه کلاف سردرگمی، چه تقلای بی موجود است در زندگیِ ما، در جهان حقیقی و راستین ما او موجود است و زنده میانمان، ،افکارش، فرامینش، قوانینش همه و همه موجود و زنده و قدرتمند هستند

ات خداکنند و ایمان بزرگشان به وجودیِ خاکی زندگی می‌میلیاردها انسان بر این کره است و در برابر هزاری نوشته و دلیل و برهان که خدا ناجود است و بازهم میانمان در کنار یکی باوری به خدا باورمندی در کنار خدا آسوده نشسته و با او روزی‌داران بی‌از همان داعیه ،خوردمی

ای‌ای وضع کرده دوباره برایمان حرف تازه‌گوید و دوباره قانون تازه‌بازهم برایمان قصه می ها زنده است و شاید خویشتن حقیقتش دردارد که خدا وجود است و میان این سیل انسان ها آنجا که صدای بلند فریادهای گوش خراش، کودکی زیر تجاوز را شنید، سردوردست قدر دیوانه شد که جان خود را گرفت و شاید بازهم دندان نشان داد،گذاشت و مرد، شاید آن ،هایش جهان را پر کردی خنده‌خون به زمین ریخت و صدای مرگبارانه

دانیم دردهای بزرگی بر جهان داریم،ها برای ما چه سود که خدا باشد یا نباشد، می‌لیک این دانیم برای ساخت جهانی بهتر باید بکوشیم، وجود و عدم وجود او، نه خانی به ما اضافه‌می ،خواهد کرد و نه خانی از ما کم

وجودش که در دنیای واقع موجود است و در فرای این جهان چه ارزش و سود که بازهم شود و این خداست که بازهم‌ها و عقاید و آرایش میانمان جان گرفته و بازهم عملی می‌حرف ها هیچ ارزش نیست وجود و ناجودش‌میان ما آدمیان موجود شده و بر آسمان

اما بازهم سؤال و بازهم پاسخ که اگر خدا بود چه کنیم و اگر نیست چه کنیم، اگر نیست که های‌باید بجنگیم و جهانی زیبا و لایق بسازیم که همه حقِ زیستن داشته باشند، برای هدف گاه فرو ننشینیم، بازهم باید که تلاش کنیم و از هیچ فروگذار نباشیم‌والایمان بجنگیم و هیچ

خدا ناجود است دیگر از او هیچ نه بر این جهان و نه در جهان دیگر اثری نیست پس فقط ما هستیم و تلاشمان، باید جنگید، باید از پا نایستاد و باید خویشتن جهان پیرامون خویش را سامان داده و دانست همین جهان است و همین عزم و تلاش ما و دیگر هیچ

تر در میدان‌و چه ارزش از این والاتر که برای سامان بخشیدن به این جهان هر روز آماده باشیم برای رسیدن به هر آرزو و هر خواسته باید خویشتن به خویشتن ایمان داشت و هر زشتی را از میان برداشت و سرآخر جهان آرمانی را پدید آورد و اگر روزی آرمان جهانمان در ابن جهان و یا جهانی دیگر برپا بود برای پویایی، برای پیشرفت و برای هر روز بهتر بودنش خواهیم جنگید

گاه در جا نخواهیم زد، خدا باشد یا نباشد هیچ به درد ما نخواهد برد که ما با جهان پیرامونو هیچ ها دست به گریبانیم و برای تعالی و آزادی تا آخرین نفس در برابر هر قدرتی خواهیمبا حقیقت ها را برایمان نقش دهید که درایستاد و خواهیم جنگید، حال بیایید و تصویر خدای در آسمان قطار با او بوده استبرابرمان ایستاده تا آزادی جهانمان را صلب کند، او خواهد دید و هر که هم اند، تا آخرین که خیل بیشمار از آزادان در برابر هر که آزادی آنان را صلب کرده است ایستاده ی خون بر باورهای خویش پا خواهند فشرد و بر آزادی هم قسم خواهند ایستاد که آنانقطره .یاغی به جهان پای نهاده و بر طغیان پا فشارند

ها به تعداد بیشماران خدا نهفته است، هر کدام به فراخور خویشتن رنگ و بودرون دل توز، گاه آرام و مهربان گاه برای جنگ و نابودی، گاه برایگیرد گاه پرخاشگر و کینه‌می توان‌های ما، هر نامی برایش می‌شجاعت و ایثار، این درون ماست وجدان نهفته درون دل گذاشت

هاتوانی آن را به خدای واحد در آسمانهر چه خواستی در خلوت صدایش کن، لیک نمی ها به طول این سالیان دراز آن خدا را ازآور دارد و تمامیِ ما انسانلقب دهی که او دین دارد، پیام های همین پیامبران شناخته و با او و خلقیاتش با او و افکارش، با او و کردارش، با او ومیان حرف ،ایمقانونش آشنا شده

ها است و چه زیبا اگر به خوبی ما را پیش بردها جایش میان همان قلبآن خدای درون قلب و به کردار درست سوق دهد، برایمان ارزش ترسیم کند که میانش هیچ زشتی جای نگیرد، آن ی فخر ما وخدای درون جانمان، آن وجدان که از میان ما و از قلب ما نشأت گرفته است، مایه جهان خواهد شد و به هر چه خواسته خواهیم رسید، آن خدای درون باید بازهم درونمان زنده ،بماند و زندگی کند

دار شوند، ترسیمآورانش میدانآنگاه که باز سر برآورد، فرمان داد، به میان آمد، باید پیام .ها نیست‌کنند و باز بشناسیم که جز این طریقت راهی برای شناخت خدای در آسمان

لیک این خدایان در برابرمان در درونمان بیشمارند و خواهند بود و ما را با آنان حربی نیست، اند و آرام باها به تعدادشان زنده‌های انسان‌ها درون قلبحرف و صحبت و جنگی نیست، آن ،ی هزار معنی، هزار رنگ و هزار توی، زشتی استزیند و تعریف ما از خدا، این واژه‌ها می‌آن

،خدا قدرت است

یگانگی است، بردگی و اسارت است، پادشاهی است، استبداد است، نام این خدا در میان کندگوییم که جان دختری را تکه تکه می‌ای می‌ی الله خلاصه نشده و آنجا که از دیوانه‌واژه

بارای گرفته یک‌ی خویش، او همان خداست، حال رنگ تازه‌برای قدرت خویشتن برای خواسته خندد و سرآخر این زشتی و ظلمت را بیان‌دهد و در آسمان می‌شمارانی می‌باران بی‌فرمان سنگ ،ی اوست‌دارد که این خواسته‌می

گوید که‌ریزد و می‌کند، خونشان به زمین می‌گاه در لباس دیگری به جان بسیاری تعرض می .ی اوست و باز نام خدا بر زمین و آسمان بلند شده است‌این خواسته

پرستی و یگانگی‌خدا معنای هزارتوی و پیچ در پیچی از زشتی است، آن حس قدرت بیند و در نوک پیکان تمام اتفاقات‌معنایش خداست، خدایی که خویشتن را والاتر از دیگران می ،است، آن مفهوم زشتی، شرارت و پلیدی خداست، حال در هر لباس و با هر نام

یک روز به شکل ابری در آسمان و یک روز به روحی قدسی بر زمین و یک روز به رنگ ی این اشکال تصویری از همان خدای‌پادشاهی بدطینت، یک روز به شکل متجاوزی کریه، همه .بردواحد است که قدرتمند و یگانه است و هر زشتی را برای برآوردن امیال خویش به پیش می

ی آن تصاویر و هر چه تصویر از قدرت، یگانی، خودخواهی و... است، نام خداست،همه خدا بودن صفت است و نه نام، هرگاه شاید خدایی از درون ما بیرون زند و جهان را به زشتی و های آدمی‌در آتش ظلمت بسوزاند نه کسی خاصه خدا زشتی است که ظلم به وجدان درون قلب بیگانه است که همگان طالب آزادی هستند و باید بدانند که آزاد بودنشان به آزاد بودن دیگران گره خورده است شاید آنگاه به تعلیم همگان خدای بدطینت به ذات خویش را از میان بردند و از ،.آن صفت هیچ به جای نگذاشتند

ات پیرامون ما، در جهان در میان آدمیان، به طول هزاران سال زیسته است وخدا این وجودی پرست که هر زشتی رواز آنان تا این حد دیوانگانی پدید آورده است، وحشی و قدرت دارند، زیرا این صفات اعم از قدرت پرستی و ایمان به یگانی خودخواهی و خودپرستی ازمی ،دهند این خدا بودن راآنان شده است و هر روز به آنان تعلیم می

ها وپرستی‌ها، تمام قدرت‌ها، ظلم‌هاست، تمام کژی‌تعریف ما از خدا به عظمت تمام زشتی مایه‌ها که حال درون‌ها، تمام این زشتی شدن‌ها، تمام حقارت دادن و مالک و صاحب‌مایگی‌دون برد و باید که با او جنگید، باید او رابسیاری از آدمیان را ساخته و ما را بیشتر از پیش به قهقرا می ،از میان برداشت این زشتی را که بیش از این جهان ما را به زشتی نکشاند

ایم،جای این ادیان، خوانده‌تعریف ما از خدا آری که از دل ادیان برون آمده و در جای ایم که چگونه خدا ظلم کرد و زشتی روا داشت و چگونه زشتی را به پیش برد و همه چیزدانسته تر کرد و سرآخر به قانون بدل ساخت، آری تمام شناخت از خدا در دل همین‌را بدتر وکریه

ایم و حال که از وجود و ناجودش‌ادیان است، همه جا وجودش را از میان همین ادیان شناخته دانیم که شناختش از دل همین ادیان است، همین است که آن خدای‌بحث به میان آوردیم، می ترها گفتند و همه او راآورد، توان سربرآوردن نخواهد داشت که پیش‌ها سر برنمی‌درون قلب ،شناختیم

شناسنددانیم که بیشمار ادیانی در جهان است که هر کدام به طریقتی به ما خدا را می‌حال می مان کشاندند، حال تمامی این ادیان و پیروان بیشمارشان در جهان بوده وو آن را به زندگی تکشان احترام گذاشت، باید در کنارشان بود و آنان را محترم دانست وخواهند بود و باید به تک گاه با باورهای آنان نبوده و نخواهد بود، آنان محترم وایمانشان را مقدس شمرد که جنگ ما هیچ ،باورهایشان به هرسان که باشد محترم است

توانند به دیگران آزار برسانند، باید بدانند که‌ی هیچ باوری نمی‌لیک باید بدانند که به واسطه تواند در جهان‌اگر خود خداوندشان هم به زمین بیاید و بخواهد به دیگری آزار برساند دیگر نمی ،آزاد زندگی کند که آزادی و قانونش را نقض کرده و لایق آزاد زیستن نیست

اند تا آنجا که به دیگران آزار نرسانند دیگران هم یعنی همه وپس ادیان محترم و مقدس (ی جانداران (انبات، انسان و حیوان‌همه

اند تا روزی که دیگران را نکشند، آزار ندهند و آنجا که مقدس، میان‌ها محترم‌آن جویند، حال‌اند، آرامش دورمانده را در آن مکان می‌های پر عظمتشان به عبادت نشسته‌تقدسگاه خواهند از این سلوک خواهند رسید و این برای همگان محترم و برای ما بیشتربه هرچه می اند، لیک بازهم هزاران بار باید که‌محترم خواهد بود که آنان باورمند و معتقد بر اصول خویش ،فریاد زد

توانند به دیگران آزار برسانند، به هیچ جانداری، حق آزار رساندن‌کس و اینان نمی‌هیچ ارزش و پوچ است، اگر فرمان خداست، بازهم‌ندارند، اگر قانون مقدسشان است بازهم بی ارزش و توخالی است، باید به جهان آزاد احترام بگذارند تا محترم زندگی کنند و کسی حق‌بی ،روا داشتن زشتی به آنان را نخواهد داشت

کس‌بریم و هیچ‌ی زشتی و آزارند را نقد که نه از بین می‌دهنده‌باید بدانند آنجایی که ترویج تواند آزار به دیگری برساند ولو اینکه خود پروردگار و خدا در باورشان، مالک جهان باشدنمی ،ها و دستورات او به آزار، محکوم به نابودی استو این زشتی

باید بازهم با خود دوره کرد باید دانست مرام پاکی برایش خدا، وجود و ناجودش مهم نیست که خدا میان ما موجود است، باید دانست که باشد یا نباشد بر ما فرجی نیست که برای ما

ها، ادیان، هر باور وساختن جهانی بهتر حال در هر کجا که باشد اولویت است، خدای درون قلب هر نگاه به جهان تا جایی محترم است که به دیگری آزار نرساند و زشتی روا ندارد، هر باوری هر ی زشتی باشد و آزار برساند آن بخش از باورهایش‌دهنده‌نگاهی هر خدایی هر انسانی اگر ترویج هایی هیچ معنایی ندارد واز میان برداشته و نابود خواهد شد و در جهان آزادی، چنین زشتی ی هر انسانی است، اگر طالب آزادی و درست زیستن است هر باوراحترام به قانون آزادی وظیفه ی باورها برای باورمندان به آن طریقت تاهر اندازه که مقدس باشد تفاوت میانش نیست و همه این حد والا و دست نیافتنی است پس باید که قانون آزادی و آزار نرساندن به دیگران را محترم بشمارند، باید دانست که اگر طریقتی روا دار زشتی شود و آزار برساند محکوم به نابودی است، اند هر باوری بر جهان محترم است، همه حق زندگی دارند و هر باورباید دانست که ادیان محترم ای تحمیل و تحقیر زندگی کند، باید آرامش داشته باشند،ای باید آزادانه به دور از ذره‌و عقیده ها و صدالبته تمام حقوق برایشان محفوظ است،باید آزادانه باورهایشان را رواج دهند، تمام این لیک باید بدانند تخطی از قانون آزادی ناممکن است، نخست آزادیِ خودشان را سلب خواهد تر از آن مظلومی که از آنان ظلم دیده‌کرد حتی کمی پیش

این مرام آزار ندادن به جای جای جهان جاری و ساری خواهد بود زیرا که یگانه منجی عالم بشریت است و از او باید که طلب دنیای آزاد کرد

آزادی و قانون پاک میانش که مرام ما است

آزار نرساندن به دیگران

.خدا باش و خواه نباش لیک آزادگی هماره هست و قانونش پای برجا تا ابدیت خواهد بود

نیاز

نیاز این مدخل زشتی هویداست

برابر پیش آری روی پیداست

توان آن راه ره بردو باید می

نیازم را به پیش از خویش از ما است

ی این نیازها دست به‌دنیای ما آدمیان را نیازهای فراوانی فرا گرفته و هر لحظه به واسطه هازنیم، وای از آن روز که وجود و دنیایمان را به این نیازها بفروشیم و این آغاز زشتی‌اعمالی می ،خواهد شد

ی نیازمان دست به کاری بزنیم، آنجا که از خوبی بگذریم و دل به مرداب‌که به واسطه‌آنگاه نیاز بسپاریم، حتماً که غرق خواهیم شد و هر روز در این مرداب زشتی بیشتر و بیشتر به مرگ ،نزدیک خواهیم گشت

آری آدمی نیاز به خوردن دارد، برای زندگی و حیات مجبور است به خوردن، باید در این دوار گردون برای زنده ماندن غذا بخورد و این نیاز بالفطره در وجود ما است و هیچ راهی در تواناش تن در دهیم و سیراب شویم تا زنده بمانیم، لیک حال می‌برابرمان نیست مگر به خواسته پاره کرد،قدر در این نیاز غرق شد و پیش رفت که چندی بعد حتی خویشتن را درید و پاره‌این قدر غرق شد که پای روی تمام احساسات گذاشت و قاتل شدتوان در این منجلاب آن‌می

،توان جان به دندان گرفت و از خون نوشید که زنده بود و در این نیاز غرق شدمی

عنصر باشی‌کشاند و اگر تا این حد سست‌خواهد می‌این نیاز ما را به جا و مکانی که می شمارانی به زمین بریزی و ازتوانی به راحتی در این منجلاب غرق شوی و هر روز خون بی‌می ای و از خویشتن درونت آن که‌ای، تن به خفتش داده‌جانشان تناول کنی که تو اسیر این نیاز شده ،ای‌دل به آزادی بسته است هیچ باقی نگذاشته

توانی در برابر این زشتی‌توانی والاتر از این باشی که برای نیازت آزار نرسانی و می‌اما می ،بایستی

نیاز، پاسخش را خواهی داد، لیک نه به هر سازی که او زده برقصی که خود راهدار و ها نیستم، گر چه‌راهبانش باش، تو به او مسیر نشان داده که من طالب، آزار دیگران و دریدن جان خواهم که در برابر رواج‌این نیاز ما را وادار به خوردن کرده لیک بازهم من بودم، بازهم من می ی با نیازخواری پرهیز کنم و این مقابله‌این زشتی و خشونت بایستم، سبزخوار باشم، از جان ،است

مهار کردن نیاز است، سر خم نکردن و ایستادگی است، باید در برابر نیازها ایستاد و مبارزه خواهد ببرد و باید که‌کرد، نباید سر به زیر انداخت و افسار به دستش داد تا هر کجا که می ،آزادانه بازهم به مرام پاک آرمانی خویشتن باور داشت

گاه مغلوب نیاز نشد، بازهم جهان ما را نیاز فرا گرفته و باعث‌به دیگری آزار نرساند و هیچ ،های بیشماری در جهانمان شده است‌چه زشتی

ی انسان را به آتش‌مان نقش بست، پیکره‌های آتشین بر زندگی‌آنگاه که شهوت این شراره های بسیاری روبرو شدیم وهای والایی را از میانمان برداشت، هر روز با زشتی‌کشید، چه ارزش ،هربار شنیدیم و گفتند از برای این نیاز

هایکی به دیگری تجاوز کرد، زنی دریده شد، دختری تکه و پاره شد، پسری را کشتند، ان ... را به معامله نشستند و وای که کودکی را

هر روز و هر روز و هر روز شنیدیم و از خویشتن شرمنده شدیم، از انسان بودن شرم کردیم و بارها فریاد زدیم که چرا انسان زاده شدیم، چرا تا این حد کریه موجوداتی بر جهان هستی ایم که چرا آدمی تا این حد زشتی در خودش اندوخته که یارای هر زشتی رساندن به‌شده دیگران در خویش دارد

های بیشماری را سوزاند، نکشت که ای کاش‌آری همین نیاز، همین زشتی چگونه جان و تن ،ی هستیِ آدمی را ربودقاتل بود و پایانی که همه

ها رحم نکرد و این نیاز و این زشتی به کجاوای و فریاد که به حیوان هم این اشرف زشتی تواند آدمی را برساند و چه سرانجامی برای آدمی به پیش خواهد گذاشت و بازهم درمی برابرمان، همان نیاز و همان زشتی است

های آتش شهوت نه فقطبینیم و این سوختن در مرداب با شراره‌بازهم این مرداب را برابر می ،ی وجودشان را به آتش کشیده است‌جان مظلومان و قربانیان که همه

تر باقی‌تر و کریه‌ای زشت‌سوزاند و هر روز از انسان، چهره‌این زشتی نام بشریت را می

خواهد گذاشت و این نیاز و این احساس زشت چه کارها که نخواهد کرد

قدر این‌لیکن باید با این احساس غریب جنگید، باید مبارزه کرد، شاید چندی پیش آن آیند برایمان زشت بود که نفرت از شهوت بخشی از آیین و باورمان شد، لیک‌احساس ناخوش توان‌باید دانست که بازهم نه بر آن تندی و سوار بر آن تند بادها که با نسیمی ملایم و آرام می ،آدمی را در برابر این نیاز آسوده کرد

ها، همان‌هاست، همان آیه‌زند و بازهم همان حرف‌آنجا که فریاد مرام به تو نهیب می ها و آدمی باید بداند و باید به آن نقطه از شکوه و عظمت برسد که آزار به‌ها، همان قانون‌گفته دیگران نرساندن را بخشی از وجودش بداند، بخشی از خویشتن، این باور نباشد که خویشتنش باشد و به مبارزه با هر نیاز هر روز و هربار به درونش این قانون پاک آزادی را دوره کند

که انسان از انسان بودن خجل نشود و از خویشتن نهراسد و برای پاکی تلاش کند، پاک ها است، آدمی درگیر این نیازها از روزگردد این جهان زشتی از نیازی که منجر به فاجعه تواند آن را به بیراهه‌شود، چه ساده می‌نخستین و در کنارش زیسته است و هرگاه با آن روبرو می قدر در برابرش آن زشتی به رقص آید که سرآخر اوبکشاند و هر زشتی را برایش افزون کند، آن ارزش کند که نیاز در برابر او است، نیاز توان این‌را عبد و عبید سازد، زشتی را در برابرش بی خواهد که برباید اگر اسیرش شوی و به‌چیز را از آدمی می‌افسونگری را در خویش دارد و همه راهش بمانی چندی نخواهد گذشت که بینی در این مرداب، غرق شده توان ایستادن هم در پاهایت نیست که او تو را به جای خویش نشانده، همان جامه را به تنت کرده که از چندی پیش کشاندت وخواهد می‌ای، به هر سو که دلش می‌برایت دوخته و آماده کرده و حال در آن افتاده هیچ از تو باقی نگذاشته تا در برابرش قد علم کنی، چندی نگذشته که تو اسیر در این قفس ای، از آن‌این نیازها بال و پرت شکسته است و توان پریدن از تو ربوده و از خویشتن به دور مانده ات، از آن کودکی و ذاتت، هیچ باقی نخواهدروزهای پیشین از آن وجدان و درون گذشته بینی چه‌ای در این مرداب نیازها کمی بعد غرق شده می‌گذاشت که اسیر و درمانده مانده کننده‌ای و می‌کرده

توان دانست‌توان از همان روزهای نخستین شناخت این نیاز را، می‌توان دانست، می‌لیک می توان‌توان به هر زشتی تن نداد، می‌ما با این نیازها زاده شده لیک توان مقابله با آن را داریم، می باور به پاکی و مرام آزادگی را به کار بست، با همان روح طغیانگر در برابر نیاز قد علم کرد و به هر سو که خواست رانده نشد و با سری برافراشته در برابر کژی این نیاز ایستاد، اگر قرار است بر مان هست باید برایشان چاره بیندیشیم‌این نیازها صحه بگذاریم که در زندگی

مان بیاید، بازهم مرام پاکی به فریادمان برسد و تن‌بازهم خودمان، باورمان، ایمانمان به یاری ای بر دستان‌به هر خفتی ندهیم و بازهم فریاد آزار نرساندن به دیگران را به کار بندیم و بازیچه نیازهایمان نشویم و خودمان مسیر و طریقت برایش بسازیم و در نیازهایمان به ظلم نپیوندیم و بانیِ ،ظلم نباشیم

ها را خود به دست بگیریم، گر چه نیازمندیم لیک به هر قیمت نیازمان راتمام افسار این کژی ،ایم‌اش کرده‌کنیم و بازهم با مرام پاکی چاره‌چاره نکرده و نمی

جنگ با جبر

همه دنیا به دستان اختیار است

همه جبر جهان هیچ است و خار است

به جنگ آمد در این دوار گردون

که جنگ این جهان هم اختیار است

آییم و زنجیر بر پا،پایان به اسارت در می‌دنیایمان پر است از جبر، ما گهگاه در این جبر بی شویم‌دستان به ریسمان، آستین بسته به سوی اسارتگاه جبر به پیش تاخته می

کند، این جبر در دلش‌ایم، مثال همان نیاز که دنیایمان را زیر و رو می‌در این اسارت وامانده مان جاری و ساری شده و این جبرجای زندگی‌ها است، در جای‌جای دارد، زندانبان همان زشتی میریم‌ایم، بازهم به جبر می‌تواند ما را از ذات بکشاند، به واقع که با جبر زاده شده‌می

پردازد و به چیزی که‌به مانند تمام اتفاقات ریز و درشت جهان که باور پاکی به واقعیات می در آن دستی ندارد و به دور از دنیای واقع است کاری ندارد، بازهم پیرامون جنگ با جبر با همان توانیم اختیار زندگی را به دست‌آییم لیک می‌رویم، ما جبراً به جهان می‌دیدگاه به پیش می پروراند و باور دارد که‌گونه زندگی کرد که خویشتن بر سر می‌توان همان‌خویش گیریم، می راستی و درستی است.

مان به دستان خودمان‌ایم لیک توان به دست گرفتن اختیار زندگی‌شاید به جبر به جهان آمده است، کسی را یارای این نیست زندگی ما را به جبر به پیش ببرد که اگر در جبر پیش رفتیم از ها در جبر زندگی‌ی همین ضعف‌گیرد و شاید در کودکی به واسطه‌ضعف خودمان سرچشمه می توانیم اختیار به دست گیریم و گهگاه این جبر به ذهن وکنیم، اما بعد که کمی بزرگ شدیم می ستاند و دیگرکند و توان حتی فکر کردن از ما می‌های ما در وجودمان رخنه می‌سنت و آیین ی زندگان در جهانیم‌انسان نیستیم و جان هم نیستیم دیگر مردگان در جامه

کنیم، این‌حال در این جبر مانده در وجودمان تکه گوشتی مرده به ظاهر زنده، مردگی می گیرد که چندی پیش‌کشاند و یارای مقاومت از ما می‌خواهد ما را می‌جبر به هر سو که دلش می حال به‌ایم، دیگر تابی برایمان نیست، اسیر در این جبر در زندان هایش بی‌خویشتن فروخته

،ایم‌ای افتاده گوشه

اند،اید، گاه دست زوری بر دوششان است و به جبر زنده‌های در جبر دیده‌چند تن از انسان های اخته شده مسبب این تن در دادن‌لیک وامصیبتا از آن روزی که دیگر نه دست زور که ذهن شان‌زدگانی است که کسی را یارای بیداری‌به جبر باشد که برایش فرجی نیست و به مانند خواب را ندارد

هایشان در بند است، هر روزاند، ذهن‌در این زندان جبر به اسارت ابدی خود تن در داده ،گذارندکنند و بر این جبر تحمیلی صحه می‌رسد سر خم می‌ها می‌فرمانی از هر سوی که به آن

توان با قدرت ذهن اختیار داشت و آن کاری را کرد که خویشتن بر آن باور پیدااما می ای، توان اختیار به مراتب فراتر از جبر است و این جنگ همه روزه میان جبر و اختیارکرده تواند از آدمی آن بسازد که آرزویش دارد و یا محکوم به آن شده است، این حکم جبرانه ازمی گری وترها برایمان رقم خورده و در برابرمان است، لیک اختیار در وجودمان است یاغی‌پیش ،طغیان از خویشتنمان است و باید خویشتن نخواهیم و سر خم نیاوریم بر این جبر به ذاتمان

اند و از نخستش به جبر زاده‌ایم، دست و پایمان را به غل بسته‌در این زندان اسیر مانده آورند، به‌های بیشماری در این جبر و زندان سر تعظیم فرود می‌ایم، به عمق این درد انسان‌شده برند و تسلیم جبرگوید پیش می‌کشاند، هر کاری که می‌ها را می‌خواهد آن‌هر سو که می اند، بسیاری که طول این جبر را میان همان زندان سپری کرده تا جبراً بازهم‌شان شده‌زندگی شان و در این زندان‌ای برایشان باشد و سرآخر بازهم در همان جبر به پایان برسد زندگانی‌خاتمه ،جان دهند و باز آماده برای جبر پیش رو جهان آخرت شوند

توان به جبر به جهان آمده اختیار را برگزید، در برابر این زندان و زنجیرهای برپا واما می ها را پاره کرد زنجیرها راهای بر دست، طغیان کرد، اختیار انتخاب کرد و ریسمان‌ریسمان گسست، راه به سوی خویشتن و آزادی خویش برد و به اختیار زنده بود و زندگی کرد و هرگاه ،گاه باز نایستادجبری در برابر دید که با اصولش ناسازگار است برایش جنگید و هیچ

ای به سوی نور باز کرده به آسمان آزادی پرواز کرد و جبر را ازاز هیچ نهراسید وقتی دریچه میان برداشت که چندی بعدتر شاید در جهانی دیگر بازهم به جبر درآییم، بازهم غل و زنجیر به ،های آتش خودخواهی و قدرتی بزرگ‌دست و پایمان بستند، این بار به شراره

بازهم اختیار باید که به دستان گرفت و هر زنجیر و اسارتی را در نوردید و پیش رفت که ،کسی یارای ایستادگی با اختیار درون ما را ندارد

ما سرافرازانِ به جنگ با جبر در هر زمان و مکان رفته تا آخرین نفس به سلاح اختیارمان
.مانیم که آزادی حقی برای ما است و حق گرفتنی است‌ای وانمی‌جنگیم و ذره‌می

چرخ دوار

برای عشق و خوبی یار باید

به هم با هم وصال و طفل آید

اش از تو تأمین‌بباید زندگی

به عشق و آن رفاه و بیش باید

در این تنهایی و هماره در خویش بودن، زندگی رنگ زیبایی از عشق هم خواهد داشت، های قلبش، قلبت‌آنجا که نفسی بر نفست پیش آید و تو را به زنده بودنت فرا خواند، به تپش .دوباره بتپد، دوباره جان بگیرد،آنجا است که به عشق زنده خواهی شد

بارانش کرد، از تنهایی و درون، برون آمد وباید این احساس ناب را در آغوش کشید و بوسه بینی و بیشتردیگری را به خویشتن دعوت کرد و باهم یک تن شد، حال بیشتر از پیش جهان می ورزی و کمک‌شناسی و وجودت سراسر مهر شده است، از عشق او عشق می‌از پیش محبت می ای، دوست داری که دوستت دارد، دوست خواهی داشت تمام جانداران‌کنی که کمک شده‌می ،هارا که از او هستند و او از آن

ها تماماً، مباحث شخصیِ انسان است و حرف زدن پیرامونش عبث است، لیک‌هرچند این های بی حصر زمان است وبخشد و از آن زیبایی‌ای می‌باید گفت که عشق به زندگی رنگ تازه ای به زندگی‌تواند آن را به آغوش کشد و رنگ و بوی تازه‌ها که آدمی می‌از آن معدود زیبایی ها است،ببخشد لیک بازهم باید گفت که این مبحث کاملاً شخصی و در اختیار زندگیِ انسان خواهند با چه کسی عشق را تقسیم کنند و به چه کسی عشق بورزند و عشق بگیرند،حال می ،مبحثی میان خویشتنشان است و به هیچ قدرتی، باوری، ایمانی مربوط نیست

اند، حال اگر زن به زن میل داشته‌وقتی آن دو از میل با رضای قلبی تن به این با هم بودن داده ی‌ی زندگیِ شخصیِ هر فرد است، تنها به میل و خواسته‌یا مرد به زن و یا مرد به مرد این دایره (گردد و بی شک به بحث و باور ما (آزار نرساندن‌آن دو برمی

وقتی آزاری میان نیست، بحثی است مختص خودشان، در پیش و میان باور خودشان حتی گویی است، تنها راهدار همیشگی زندگی ماحرف زدن پیرامون این مضامین هم دخالت و گزافه

همانا آزادی و قانون پاکش آزار نرساندن به دیگران است که در این اتفاقات، آزاری به دیگران
،امرسد مفصلاً در کتاب جهان آرمانی پیرامونش سخن گفته‌رسد و اگر می‌نمی

ها است و هر کس به دلیلی‌اگر بازگردیم به با هم بودن که بحثی شخصی و در اختیار انسان
کند تا زندگی خویش را در عشق بپروراند و به پیش‌خواهان با هم بودن شده و برایش تلاش می
ها برای رویارویی با نیاز وی انسان‌توان از این احساس نهفته به دل همه‌برد و صد البته که می
تکامل آدمی بهره برد، باید بیشتر بر این امر نزدیک و از آن دانست که پلی رو به کمال خواهد
.بود

این حس عشق و دوست داشتن و دوست داشته شدن زیبا است و قابل احترام، با هم بودن
شود و البته باید در چهارچوب‌یعنی میثاق و عهدی که در قلب دو تن برای با هم بودن گفته می
قوانینی باشد تا هر دو سمت در آینده اطمینان خاطر داشته باشند، باید این قوانین توسط مردم
برای خویشتنشان در نظر گرفته شود با توجه به عرف آن جوامع و بدون هیچ نوع دخالت
،ها و اعتقادات را در این عهد و میثاق به کار ببندندماورایی، خود شروط، ایده

تواند آدمی را با احساسی تازه آشنا کند که‌دهد و می‌با هم بودن عشق به زندگی ارزانی می
کند و حال غمخوار و همراه به او خواهد دادترین احساسات است، او را از تنهایی دور می‌ناب
ی عمر در کنارش باشد و از با هم بودن لذت برند، وجودشان مالامال از عشق، بهتر جهان‌که همه
،را ببینند و برای بهتر شدن دنیا تلاش کنند

توان‌توان به این با هم بودن از نگاه دیگری هم نگریست، می‌اما فرای این احساسات می
ی آدمی بر جهان هستی و بهتر دیدن دنیا است که مانع‌گفت که این احساس نه تنها بیدارکننده
،توان از آن در برابر نیاز آدمی نیز بهره بردها هم خواهد بود و می‌بسیاری از زشتی

تر از نیاز سخن گفتیم و دانستیم که نیازمان همیشه همراه ما است وآری وقتی کمی پیش
تواند آدمی را به زشتی بکشاند، راهکاری را نیز در پیش فرا خواندیم، با هم بودن سرمی
کنیم، اگر نیاز داریم که جبراً در آن اسیربرافراشتن بر نیاز است که ما خویش انتخاب می
،آوریم که با عشق به نیازمان پاسخ دهیم‌ایم، لیک به اختیار طریقتی در آن پدید می‌شده

کنیم، نه تنها آزاری به دیگران‌آری این نیاز را مبدل به حس با هم بودن و عشق می
توان گفت این با هم‌ایم، پس می‌رسانیم که با هم بودن و در کنار هم جهان را زیباتر کرده‌نمی
ها و دید بهتر به جهان است،کند که مسبب بسیاری از زیبایی‌بودن عشق را در وجودمان بیدار می
ترکند و با شناخت از عشق به سرمنزل مقصود نزدیک‌آن احساس کمک کردن را در ما بیدار می
،شویم‌می

توانیم از زندگی لذت ببریم، نفس‌از تنهایی و آن لاک در خود ماندن بیرون آمده بیشتر می را برای نفس یار به پیش بریم و با این کار در برابر جبر و نیازمان اختیار است که نه چون اسیران در بند به خفت به نیازمان پاسخ دهیم و سر به زیر هر چه گفت پیش بریم که با اختیار عشق شود و عشق ورزیدن باید بازهم هزاران‌گزینیم و این نیاز برای ما فرصت دوست داشتن می‌برمی ها است برای‌بار گفت که بحث پیرامون با هم بودن کاملاً شخصی و از آن خویشتن انسان گفتیم و بازهم‌گویی است، لیک باید می‌خودشان و در خلوتشان و پیرامونش سخن راندن گزافه رفتیم تا پیرامون بحث بعدی سخن بگوییم‌به پیش می

دانیم که این بخش مهم و بزرگی‌کشاند، می‌ناخودآگاه این بحث ما را به سوی تولیدمثل می ی‌از زندگیِ جانداران است، بقای ما در این جهان وابسته به همین اتفاق است و ذات همه ،ی حیات است‌جانداران طالب تولیدمثل و ادامه

ها باید دارای ارزش و اعتبار زیادی باشد زیرا ما به داشتن عقل و به‌لیک این برای ما انسان پروا‌ای به جهان آورده و او را به زندگی که جبر در آن بی‌ی انتخاب و به اختیار جان تازه‌واسطه ایم، پس باید بیشتر بر آن بیندیشیم، باید در این اختیار، تمام جوانب را در نظراست وارد کرده خواستیم، اوبگیریم، زیرا مسبب پیدایش آن جاندار بر زمینیم، اگر انتخاب ما نبود، اگر نمی ،گاه بر زمین نبود و این معنایش این است که او به جبر و با اختیار ما به جهان پا گشوده است‌هیچ

ای که داردی ما است، ما باید برایش هر خواسته‌ی زندگی خوب او به عهده‌پس وظیفه برآورده کنیم، تمام وظایف او به دوش ما است، بودنش به اختیار ما است و خودش در این جبر تواند اذعان کند که تو عامل به وجود آمدن ما بودی و مسئولی‌به جهان آمده و هرگاه می

خواند که تو به اختیار او را جبراً به جهان‌هر کژی و زشتی که در راه ببیند تو را عاملش می قدر این وظیفه و مسئولیت بزرگ خواهدکند، آن‌ای و این مسئولیت ما را بیش از پیش می‌آورده شد که همه چیز دنیایش به ما وابسته است، هر زشتی و خوبی از او به خاطر ما است و حال باید ،بدانیم

گاه‌قدر مهر و محبت نهفته است که او را از عشق سیراب کنیم تا هیچ‌آیا در وجودمان آن اش کشیده نشود؟راهه زندگی‌احساس کمبودی نکند و به کج

توانیم او را به محبت آشنا کنیم که وجودش را تنها عشق فرا بگیرد که توان هیچ‌آیا می زشتی را انجام دادن نداشته باشد؟

های مابه خاطر کمبودهایش تن به زشتی ندهد، به بیراهه نرود از کمبودها و ضعف

گاه آن را دست کم نگیریم‌باید هر روز با خود این عشق داشتن به فرزند را دوره کنیم و هیچ ترین نیاز آن کودک در راه رشد به راستی، همین عشق و محبت است و از او در آینده‌که اصلی خو خواهد ساخت‌های ما یک آزاده و یا یک زشت‌ها و محبت‌همین دوستی

گاه دربابد ایمان داشت که وجودمان مالامال از عشق ورزیدن است و آن کودک هیچ ،زندگی با ما کمبودش را حس نخواهد کرد

رفاه او بسیار شرط است، آری رفاه مالی او

اینکه او به جبر به جهان آمده و برای درد کشیدن و زجر بردن نخواسته که به دنیا بیاید باید گاه کمبود چیزی را نداشته باشد و از مال و مکنت اوقدر جهان خوبی برایش ساخت که هیچ‌آن ی دولت است و حکومت که‌را سیراب کرد، هرچند منظور از آن اشباع ثروت نیست، حقا وظیفه گوییم، لیک‌شرایط یکسان و برابری در رفاه نسبی برای آدمیان بسازد که از آن گفته و بازهم می ما امروز به جهان آرمانی زنده نیستیم و حال باید پدر و مادر شرایط رفاهیِ درستی برای فرزند فراهم آورده و بعد از آن به فکر آوردن او به جهان باشند

تر باشد و شاید دراش را تضمین کرد و در شرایط فعلی شاید خیلی سخت‌باید آینده زندگی ،هایی از دل مردم این مشکلات حل شودجهانی بهتر و حکومت

باید از همان روز نخست دانست که او هم یک انسان است و آزاد، باید از همان نخست، قدر برای او آزادی گذاشت که طریقتش را در هر اتفاقی خویشتن انتخاب کند و باید دانست‌آن تواند در آینده هر طریقت از باور و ایمان، شغل و دین، ازدواج و همه و همه را انتخاب‌که او می ،توان که کشیدگاه او را به حصر نمی‌کند و آزاد است و هیچ

قدر برای درست تعلیم دادنش وقت صرف کرد و دانست هر بدی دربابد در تمام عمر آن های ما است، باید که درست تعلیم داد و به‌کاری‌بعدها که از او سر بزند مسببش خویشتن و کم واقع که پدر و مادر بودن سخت است و باید آموخت والد بودن را بعد خواست که پدر بود یا مادر

اش از خویشتن گذشت، باید او را طوری آموخت که‌باید دانست و برای آینده ای بسازد مفید برای جانداران و باید هزاران بار آموخت و دانست و بعدهایش از او آزاده‌آموخته ،فرزند به جهان راند

ها است و باید که با فکر و با دانش به این‌ی خطیر مسئولیتی بزرگ به دوش انسان‌این وظیفه طریقت پای گذاشت و راه درست را برای تمامیِ اتفاقات درونش در نظر گرفت و آنگاه که

ای و یاها است، هر کدام از معیارها را در خویش ندیده‌دانی یا شک داری که در تو کاستی‌می گاه فرزندی به جهان‌ات رو به پایان است هیچ‌فکر بر آن داری که در دورترها نباشی و زندگی هایت پژمرده و نالان نشود، نباید به جبر و برای بقا کودک تلف‌نیاوری که او از نبودن و کاستی .کرد که به دانش و عشق، آزاده به جهان داد

اخلاق

به خود باور غرور و مهر در پیش

گذشتن از خود و مغرور بر خویش

به اخلاق و مرام و جان مدد بود

به پاکی و قضا آزاده ره بود

باید به مثال قانون رهایی، بازهم به خود بگوییم و آن را ترک نکنیم و در کنارش بازهم هر ،روز این جمله را تکرار کنیم

ی ظلم است‌گر تحمیل و تحمیل به وجود آورنده‌دخالت شروع

فرای قانون رهایی باید باز به خود متذکر شویم که یکی از بهترین کردارهای آدمی دخالت ،نکردن در زندگی دیگران است

باید بدانیم که نباید دیگران را قضاوت کرد، نباید به کار دیگری دخالت کرد، حال از هر تواند برای خویش تصمیم بگیرد،روی و هر نامی، هرکس مختار بر زندگیِ خویش است و می باید این اصل را همه در زندگی دنبال کنند، هزار تبصره برایش نتراشید و فقط دانست که تنها دارد، قانون آزادی است، آزار نرساندن به دیگران‌جایی که آدمی را از کاری باز می

دیگر فرای این هر چه باشد به هیچ تن در جهان مربوط نیست و قضاوت و دخالت بر کسی جایز نیست، هر کس باید مختار به خویش باشد، حتی حرف زدن پیرامون مباحثی که آزادی را از کسی سلب کند احمقانه و گزاف است تا جایی که او قانون آزادی را محترم بشمرد، به کسی آزار نرساند مختار به انجام هر کاری است و این حق برای کسی محترم شمرده نشده تا به هازندگی، رفتار، باورها و هر چیز دیگری از دیگران قضاوت یا دخالت کند که این دخالت آورد و این‌ای سر برمی‌ای ارزش تازه‌ی آزادی را خواهد خشکاند و هر روز از گوشه‌ریشه تواند ارزشی را محترم‌اش را بیشتر از پیش خواهد کرد و هر کس می‌دخالت را بیشتر و گستره تواند برایش ارزشی قائل‌بشمارد و دیگری را قضاوت کند و این پایان راه نیست و کسی هم نمی ،شود که فلان دخالت خوب و دیگری بد است

ها است، کسی که از آن‌بازهم تنها یک اصل و آزار نرساندن به دیگران حَکم میان ما انسان های بزرگ اخلاقی که‌تخطی نکند مجاز بر هر کرده و باوری است، شاید به راستی یکی از بارزه ها باشد که نقش‌ها و قضاوت‌ها تبدیل به اصل و ارزش شود همین دخالت‌باید در زندگی انسان تأثیرگذاری در تخریب زندگی آدمیان بازی خواهد کرد و باید که از میان برداشته و بی تبصره ،چیزی از آن باقی نگذاشت که کمی دورتر به عناوین تازه دوباره سرباز نزند

هایی که از هر تن‌ی زیبایی برای آدمیان و در برابرشان، این دروازه‌و اما غرور این دریچه ،ای خواهد ساخت‌آزاده

اند،ی زیبایش را مخدوش کرده‌لیک به درازای تاریخ تعریف زشتی بر آن نشسته و چهره اندآنجا که تعریف از غرور کوچک شمردن دیگران شده و هر روز و هر روز به همگان خورانده که غرور داشتن یعنی کوچک شمردن و سرانجام کوچک کردن دیگران، غرور یعنی خود ی کوچک انگاشتن دیگران و این‌شدن به واسطه‌بینی، یعنی تحقیر دیگری، یعنی بزرگ‌بزرگ اند و به جایش ترس وتعاریف زشت را به غرور نسبت دادند و از آدمی غرورش را ربوده تر و جریح تر شوندحقارت ارزانی کردند تا خویش هر روز از پیش بزرگ

سان زشت در خویش جای نداده است، هیچ تن‌ی زیبا تعریفی تا بدین‌گاه غرور این واژه‌هیچ کس که غرور را درک کرده برای‌ی تحقیر دیگران بزرگ شود، آن‌تواند به واسطه‌مغروری نمی دهد تا دیگری غرورش پایمال شود که خویشتن‌گاه تن نمی‌غرور دیگری احترام قائل است، هیچ ،طعم غرور را چشیده است

شود اما دیگری رارسد و با همین احساس والا بزرگ می‌با این غرور به شجاعت می گاه روح طغیانگرش راکوچک نخواهد کرد که دوست دارد همه تن بزرگ شوند و مغرور، هیچ ،نه به ترس و نه به هیچ بهایی نخواهد فروخت

ای خواهد گرفت و این غرور راستین به دور از تعاریف کژ واخلاق آدمی با غرور رنگ تازه ،زشت دیگران، مولد است

،از دلش اعتماد بر خویش، شجاعت و طغیان به بار خواهد آمد

در دل تمام این احساسات حقا غرور مولد و مادر است، این گوهر نایاب و ناب که هر چند به درازای تاریخ تعاریف زشتی به آن نسبت دادند اما کماکان زنده و هر روز باید بیشتر از پیش ،میان آدمی رشد و نمو کند، باید غرور را با تعریف درستش بشناسیم

یابیم و محترم‌ها را نیز درمی‌کنیم که غرور آن‌باید بدانیم که ما با غرور دیگران را خرد نمی

،شمریم، آدم مغرور تاب تحقیر دیگری را ندارد و از تحقیر او تحقیر خواهد شدمی

هراسیم، حال غرور راستین ما را به‌شود، ما دیگر نمی‌به این غرور شجاعتمان بیدار می آموزد که تا چه اندازه توان داریم، هر روز بیشتر از پیش به ماخویشتن خواهد خواند به ما می ،اعتماد خواهد داد که حقیر نیستیم و قدرت هر کار در جهان را داریم

این غرور ناب در وجودمان بیداری به بار خواهد آورد و ما ایمان خواهیم داشت، این بار به های باور به‌توانیم هر کاری را میسر کنیم، غرور دروازه‌خویشتن و با ایمان به خویشتن می خویش را باز خواهد کرد، حال آدمی با غرور و ایمان به خویش تمام وجودش خودباوری است، داند این وجود آدمی که سالیان تحقیر شده هر چند به آن القاب دادند، اشرف خواندنش،می لیک وجودش را کشتند و او را به خاک و خون کشیدند، توان چه کارها خواهد داشت، از هیچ نخواهد هراسید، شجاعت ایمانش خواهد شد، وجودش را ایمان به خویشتن پر خواهد کرد، ی دری رویارویی با هر مظالمی را خواهد داشت، دیگر آن نسان حقیر در خاک مانده‌آماده گذشته باقی نخواهد ماند که به طول سالیان دیده، همنوعانش به کجا رسیدند و در خواب ی تحقیر برخواهد خواست، این بارنماندند و حال با تکیه بر خردش از این خواب هزاران ساله کسی او را تحقیر نکرده تا بخواهد دیگری را تحقیر کند، حال خود خویشتن را از آن منجلاب تواند که دیگری را تحقیر کند و این‌ها طعم تحقیر شدن را چشیده است، نمی‌بیرون کشیده، سال ی جنگ واعتماد به خویشتن این ایمان درونی و خودباوری که شجاعت را به بار آورده، آماده مبارزه است

باید خویشتن را بیدار کرد، باید از این خواب غفلت هزاران ساله برخاست و مغرورانه با ای هم دورایمان به خویشتن و شجاعت به هر مسیری که هدف داشت رزمید و حتی لحظه ننشست.

اما این اخلاق و مرام پاکی مسلح به سلاح پر قدرت مهر است، جای جایش را مهر و محبت ،پوشانده

تعریف از اخلاق باید که مهر باشد، باید آغوش پر مهر مادرانه باشد، باید در آغوش کشیدن همسری غمخوار باشد، باید در آغوش حیوانی گریستن و درختان را به آغوش کشیدن باشد، باید مهر را بر دریای بیکران معرفت جهان آموخت

باید هر روز عاشقی کرد و با محبت جهان را دید، آن روح از دیرباز به قلب ما زنده است، های‌ترین زمان‌داند که ناب‌خواند، می‌زند، هر روز ما را به خویشتن می‌هر روز فریاد می مان در کنار معشوق سپری شدن است که هر بار به شکلی در برابرمان آمده و ابراز اندام‌زندگی

کرده است

گاه به رقص برگ درخت در نسیم، گاه به چشمان آهویی زیبا و دلکش و گاه در لباس ایم و مهر درون ما است، جزئی‌مادری مهربان و بوسه بر دستان پر مهرش، ما مهر آموخته جداناشدنی از ما که هر چه آدمی به طول هزاران سال خواسته آن را سرکوب و بخشکاند، ،زندها فریاد می‌نتوانسته و بازهم به درون سینه

های ما سرآخر به چه مسیری آدمی را خواهد کشاند،این مهر و عشق زنده درون قلب ،سرآخر این دوست داشتن در مرام پاکی چیست

کس به طول تاریخ نتوانسته آن را ازآری این عشق زنده در وجودمان، این ابدیت که هیچ میان بردارد و برداشتنی نیست ما را به آنجا خواهد رساند که دیگر، فقط خویشتن نبینیم، از این ،درون برون آییم

ای است رو به سوی‌درست است که به خویش ایمان داریم لیک مهر به وجودمان دروازه اش که جان است برای‌ایثار و از خودگذشتگی، کدام عاشق از این والاترین ارزش زندگی معشوق نگذشته، چه کسی است که ادعای عشق کند و ایثار را نفهمیده باشد، هر کس به دل و ،ذهن و باور مهر را دریابد و درک کند فرجامش از خودگذشتی و درک این گوهر والا است

ها، وقتی دیگری را دوست داری‌داشتن‌چیست والاتر از این از خودگذشتگی میان دوست پروراند برسد تا تو شاد شوی، ناخودآگاه این مهر درونت‌خواهی او باشد، به هر چه در سر می‌می کاهد، اما نه به تحقیر و کوچک شدن، نه به اسارت و ذلت و بندگی که به از جاناز خویشتن می گذشتگی و ایثار

های این مهر و عشق در مرام پاکی، ما را به سوی از خوگذشتگی و ایثار خواهددروازه ،رساند

ی آدمان گشوده است، شاید به طول راهش بسیاری با تعالیم‌ی همه‌های مهر در سینه‌دروازه اند اما بازهم کورسویی از آن در دور دیده و باید به پیش‌پوسیده و زشت، سالیان سدها ساخته ،روی، باید دوست داشتن را بشناسی، باید از مکتب جانداران درس عاشقی بیاموزی

یابد، دیگر برایش فرزند بودن‌ببینیم چگونه مادری از همین حیوانات جان همنوعش را درمی هیچ قید و شرطی‌همنوع بودن و هیچ تقسیم دیگری معنا نخواهد داشت که عشق را دریافته و بی از خویش گذشته است

دانیم توان چه کارهایی در جهان داریم وحال که با غرورمان به ایمان خویشتن رسیده و می

ایم، حال به جهان بهتر از پیش‌ایم و درک کرده‌چیز را شناخته‌حال که با مهر و عشق از ایثار همه
،نگریم‌می

دانیم که جهان پر درد است و ما باید برایش کاری کنیم،ایم، حال می‌حال درد را دریافته
ات این اخلاق بر ما کمک رساندن به دیگران است تا با کمک‌ایم تمام وجودی‌حال فهمیده
،جهان بهتری بسازیم

دانیم که از کمک ما دیگری نجات‌بهره نخواهد بود، حال می‌دانیم این آمدن بی‌حال می
خواهد یافت، حال دیگر در مرام پاکی چه کس خواهد بود، چه کس باور به آزادی خواهد
داشت که کمک به دیگران را اصلی دور از خویش بداند و این اصل را بنیان باور اخلاق نپندارد

داند تمام اخلاقیاتش دست به دست هم داده تا سرآخر از او جان دیگری بسازد که‌حال می
کند، این نهای اخلاق در وجود ما ریشه دوانده و با غرورها تلاش می‌برای کمک به دیگر جان
قدرتمند شده و با ایمان به خویشتن از خاک سر برافراشته، به مهر پیش رفته و بر آسمان تاخته
است و ایثار شاخ و برگش را ساخته و حال، روز ثمره دادنش رسیده است که کمک به دیگران
،است

درخت اخلاق ما باورمندان به آزادی در کمک به دیگران ثمره خواهد داشت، اخلاق پاکی
،به ما آموخته که قدرت چه کارهایی در جهان خواهیم داشت

گاه خود را تا آن مرتبه‌باورمند به پاکی و آیین رهایی به خویشتن باور و ایمان دارد و هیچ
خرد و حقیر نخواهد دید که به چیزی برای بهبودش متوسل شود، او به این آیین پاک باور
گاه تن به خفت نخواهد داد که از چیزی‌شناسد و هیچ‌آورده، شأن و منزلت خویش را می
تواندداند قدرت اختیار در وجود است او می‌استفاده کند تا روانش را تسکین دهد او می
ات خویش از میان برداردی وجودی‌خویشتن را در اختیار بگیرد و هر مشکلی را به واسطه

گاه محتاج چیز دیگری برای خویشتن نشود، هر ماده و نوشیدنی و تفکر مسموم که‌هیچ
آدمی را از خویشتن دور بیندازد و او و روانش را بیمار و افسون کند در باور آزادگان عبث و
ها را از مسیر راستین به دور خواهد کرد و موجب خزان جانشان خواهدبیهوده خواهد بود، آن
،شد و این مسیر پاک را آلوده به زشتی خواهد ساخت

گاه‌قدر قوی خواهند بود که هیچ‌آزادگان به درون و با شناخت خویش باور به خود آن
خویش را به دامان این ذلت نیندازند و به این زشتی آلوده نکنند و با تمام توان در پی از میان
ها باشند که آدمیان را نابود کرده و زندگی سراسر در زشتی و حقارت‌برداشتن این زشتی
،برایشان ساخته است

ها به هر نام و تحت‌گردان‌دانند که استفاده از روان‌باورمندان به پاکی و طریقت آزادی می ،هر لقا با زندگیِ آنان چه خواهد کرد

اش تغییر جهان بود موجودی حقیر و عبد پدیداین زشتی از آن مغرور که روزی خواسته خواهد آورد و باز به ستایش و بندگی خواهد نشاند که این فرومایگی میان باور پاکی جای نخواهد داشت و دوری از افیون به هر شکل و نام، اصلی میان تمام آزادگان است و نجات ای به دوش پاکان تا آنان را به زندگی بازگردانند، دوباره‌ها وظیفه‌آدمیان در بند این اسارت ،ی این ظلم را برکنندایمان به خویشتن را در جان آنان زنده کنند و ریشه

جویند وپاکان از هر باوری که آنان را به فروماندن و در جای ماندن رهنمود کند دوری می از جنس‌گردانی‌گاه فرو نخواهند نشست نه به روان‌به باور خویش به خویشتن ایمان دارند، هیچ گردانی از جنس آسمان که آنان را در خود و آرام بنشاند و طغیان از آنان‌زمین و نه به روان ،برباید و آنان را عبد و بنده سازد

ی جانشان شور و طغیان است، به خویشتن باور دارند و اراده بخشی از وجودآزادگان همه کند تا از هر زشتی دور بمانند، اراده دارند که به‌ای که آنان را مردمی‌ها است، همان اراده‌آن کنندخویشتن استوار باشند و تنها از خویش مدد بجویند، آری آزادگان اراده را در خود بیدار می ،گذارند دیگری هم به آن آلوده شودو به یاری از آن از هر زشتی دور مانده نمی

کنند، به قدرت همین اراده است‌به مدد از اراده است که هر آمال در ذهن را به واقع بدل می ها روی‌گذارند و هر زشتی که بر آن‌گذرند و همه و همه را به پشت سر می‌ها می‌که از زشتی ،اندآورد را به سادگی از میان برداشته

دانند که باید در راستای راهشان‌پاکان و آزادگان، باورمندان به طریقت رهایی و پاکی، می استوار باشند و هر روز برای خویشتن اراده ترسیم کنند و به مدد از اراده از هر سنگلاخی عبور .ها است‌چیز در اختیار آن‌شان را هر روز از پیش محکم و قدرتمندتر سازند که همه‌کنند و اراده

ایمان به خویشتن راه و طریقتی برای رسیدن به آزادی و ساختن جهان است و ما پاکان جهان برای ساختن جهان بیش از هر چیز دیگری به خویشتن ایمان داریم و برای رسیدن به هر آرمان و جنگیم‌زنیم با امید برای رسیدن به آرزوهایمان می‌هایمان چنگ می‌آرزو تنها به خویش و تلاش

.ها به تلاش ما در همین نزدیکی خواهد بودکه جهان زیبایی

وطن

وطن عشق است و والد عشق مادر

وطن جان و دل و عشق است باور

به این باور تعالی بر جهان است

همه دنیا وطن جان بود آخر

ای خاکی باز کردیم و جهان را دیدیم و نخست بر خاکی که بر آن‌چشم برجهان در کره ،زاده شدیم به جهان سلام کردیم

ی‌های بیکرانش، جهان را شناختیم همه‌در میان آن خاک پر و بال و جان گرفتیم در زیبایی ی کشوری که دردنیا برایمان همان ذره از خاکی شد که به ما بال و پر داد، این خاک به گستره آن زاده شدیم و گاه به وسعت شهر و دیاری که در آن جان گرفتیم کوچک و بزرگ شد، آن خاک را مادر خویش دانستیم که حقا مادری مهربان و دلسوز برایمان بود، به ما جان داد قدرت تر شویم، در طبیعت بیکرانش نفس بکشیم و زندگی‌داد تا در خاکش پیش رویم و بالغ و بالغ بها و پاک بوده و هست که‌کنیم، درس زندگی و عشق به ما آموخت، این خاک برایمان گران ،بخش به وجود ما است‌زادگاهمان بود، سراسر جانمان مهر به او شد که مادر ما است که جان

شد که این خاک پاک‌داشتیم، وجودمان مالامال از غرور می‌که در خاکش گام برمی‌آنگاه به ما زندگی ارزانی داده است، این میهن پاک زادگاه ما و بخشی از جانمان شد، با تمام وجود ،دریغش بودیم و هستیم‌های بی‌دوستش داشته و داریم که جان از آن بردیم و مدیون زیبایی

آن طبیعت گران بخشی از وجود ما است از آن ما است و عاشقش هستیم، گذشتگانش ها هویت ما راپدران و مادران ما بوده و به وجودشان افتخار کرده که از نوادگان آنانیم، آن شناسیم،ها را بیشتر می‌ورزیم، با مردمش بیشتر خو گرفته و آن‌ها مهر می‌اند و بر آن‌تشکیل داده ی خویش‌ی مردمش مثال خانواده‌ها بخشی از وجود ما هستند، بخشی از دارایی ما، همه‌آن اش از هیچ فروگذار نخواهیم بود واند و این وطن را دوست داریم و برای پیشبرد و تعالی‌شده ی تلاشمان سربلندی وطن و زادگاهمان است‌همه.

ها بخشی از باور پاکی و مرام آزادگی است، این عشق به وطن و زادگاه در وجود ماتمام این

کم‌ی اشکال ما آنجاست که این حب به وطن کم‌است، باید که برایش تلاش کرد، اما نقطه قدر سوار بر تندبادها به پیش رود و هر روز تندخوتر از گذشته گرددرنگ و بو عوض کند، آن ی پرستیدن که در کنار هر باوری، ترسناک وپرستی بدل شود، این واژه‌کم به وطن‌که کم ،خطرناک است که روشنگر تعصب خواهد بود و ما را به قهقرا خواهد رساند نباید که بیدار شود

قدر خشک خواهد شد که‌با پرستش است که انسان روی به قهقرا گام بر خواهد داشت آن چیز را خاکستر کند، این پرستیدن شروع تمام‌به گرمایی از آسمان به سرعت آتش بگیرد و همه گاه به‌ها است، حب وطن بخشی از وجود ما است لیک باید دانست که هیچ‌دردها و رنج پرستیدن وطن بدل نخواهد شد، در برابر این نگاه خشک و متعصبانه باید ایستاد که این نگاه چیز دنیایمان را به آتش خواهد کشید و به سرعت ما را به قهقرا خواهد رساند و توان‌خشک همه هر زشتی را خواهد داشت

ریزند و دراند، خون به زمین می‌پرستی شمشیر به دست گرفته به جان دیگران افتاده‌به وطن کشند، دیگر حب و عشق در کارشوند و جهان را به آتش می‌این تعصب کورکورانه غرق می ی این پرستش حاضری‌نیست سراسر تعصب و خشکی است، پرستیدن خاکی است که به واسطه ،هر زشتی به دیگران روا داری

بازهم همان یکتایی، همان داستان قدرت تکراری دیگر جهان را نخواهی دید، همه دنیا همان کشی تا وطنت، مرادت، خدایت‌ی دنیا را به آتش می‌چند وجب خاک خویش خواهد شد، همه به آسایش برسد، دیگر آسایش دیگری و جهان برایت چه سود که جهانت همان چند متر خاک تر شود، برای وطن جان قائل شدی وطن‌تر و تنگ‌تواند این دایره تنگ‌خویش است، هر روز می ی جهان جان است، لیکن به‌ی جهان طبیعت است، همه‌جان ندارد، طبیعتش جان دارد که همه ی وطنت نباید که بتوانی جهان را به آتش بکشی و در این منجلاب خود و دیگران راواسطه غرق کنی

ای و جانت را مدیونش‌باید برای شکوفایی و پیشرفت و تعالیِ خاکی که در آن به دنیا آمده هستی در گام نخست تلاش کنی و هر باور و ایمانی را، هر پیشرفت و پیروزی را برای خاکت بدانی و بخواهی، اول سعی کنی آنجا را به پیشرفت برسانی، لیک بازهم نه به هر قیمتی، به قیمت ی خاک خودت‌آزار دادن به دیگران، نه برای خویشتن جهان را بخواهی و دنیا را به اندازه گاه راضی به آزارهایش بنگری و هیچ‌کوچک و حقیر دانی، باید جهان را به وسعتِ جان ،دیگران نشوی

توانی دیگران راگاه نمی‌حال از هر روی برای پیشرفت وطن خویش خاک و زادگاه، هیچ

خواهی‌قربانی کنی، درست است این وطن، این زادگاه، مادر تو است، تو به او دِین داری و می
،پیشرفت را در گام نخست در آن خاک ببینی و دِینت را به آن ادا کنی لیک نه به هر قیمتی

ایم،دوست داشتن خاک به معنای ابدی بودن این ماجرا نیست که ما با جانمان وطن ساخته
توانیم با افکار و باورهایمان‌سازند و هر جای دنیا همان مادر مهربان ما است، می‌ها وطن می‌جان
توان هر بار جهان خویش راسرایی بسازیم که مادر ما شود و متعلق به ما و جهان ما باشد، می
تواندپرستی نمی‌گاه نگاه خشک وطن‌تغییر داد، از نو ساخت به پیش برد و از هیچ نهراسید، هیچ
دستاری به دستان ما باشد تا پویایی و پیشرفت جهان را از ما بستاند و باعث پسرفت و فروکش
.کردن این احساس کمک کردن و تغییر بر جهان شود

فهمی این مادر به وسعت جهان است، به‌نگری می‌حال که بازهم با مرام پاکی به جهان می
بزرگیِ دنیا است، سراسر این خاک به تو حق زندگی داده است، تو را پرورانده و جان به تو
های درون آن محترم و طبیعتش در همه جای دنیا زیبا است وبخشیده، زیبا است سرتاسرش، جان
ی ما است، باید به سراسرستودنی، هر جای دنیا مثال خاک مادریت است که طبیعت مادر همه
گاه برداشتن مرزها و زندگی‌جهان فکر کنی و هیچ مرزی بر آن ننگاری هر چند منظور ما هیچ
.چنین اتفاقی افتاددر کنار هم نیست که شاید در دورترها هم

تر در آسودگی و به دور ازها و باورها باید مرزها باشند تا جانداران راحت‌به تفاوت انسان
ای از خاک بر جهان نخواهدتحمیل زندگی کنند، این عشق ورزیدن به وطن خلاصه در ذره
جای این زمین بزرگ خواهد بود به تمام جانداران در آن‌شد، این عشق به جای

ای از خاک جهان نیست که‌این عشق ورزیدن، این تلاش برای بهبود و پیشرفت به ذره
خاک دنیا قابل احترام است همه جا مادر ما است تمام جهان وطن است و به بزرگیِ جهان باید
اش جنگید و از هیچ نهراسید و باید بازهم تکرار کرد که در میان مرام پاکی‌فریاد زد، برای تعالی
باید نخست برای پیشرفت وطن خویش تلاش کرد لیک با قانون آزادی نه به قیمت آزار دیگران،
،شان همنوع ماها همه‌ی جان‌برای این پویایی تلاش کرد که جهان سراسرش وطن است و همه

جانان مانه فراتر از آن هم

جنگیم که سراسر جهان وطن و مادر ما است تمام‌کنیم برای تمام جهان می‌ما تلاش می
.جانان ما هستند و وطن جهان و جان است‌جانداران جهان هم

به کنار هر چه فریاد زدیم باز باید باورمندان به پاکی با خویش بخوانند که وطن را باید
ساخت باید پدید آورد و بر آن عشق ورزید که جهان، وطن، باور و هر چه به آن ایمان داریم
ساختنی است

هنر

هاگر به دل‌هنر شور است و روشن

هادوباره دل جهان را پیش ران

هنر را آن هنرمند است در راه

هازبان‌که فریاد از دل آن بی

هنر

ها، این خلق و آفرینش ما، این رشد و نمو آدمیت، این‌این زیبایی بزرگ زندگیِ ما انسان ی رو به سوی پویایی و این آرامش بخش به جان و دنیای مادریچه

توان گفت‌ی انسانی را واکاوی کرد، می‌توان به هنر از هر سوی نگاه کرد و این پدیده‌می توان با ذهن خلاق و فکری توانااین اتفاق میان آدمیان، به مثال دیگر تولیدات بشری است، می ای خلق کرد و به جهان عرضه کرد و سرآخر مثل دیگر تولیدات بشر امروز از آن کسب‌چیز تازه ای گیرد زیراو کاری فراهم آورد و ثروتی اندوخت که کسی یارای این را ندارد که بر آن خرده خواهد استفاده کند، این راه تودر اختیار آدمی است و مختار است از این هنرش هر طور که می توان تفسیرانتها است، هر روز می‌پایانی دارد و تعریف از هنر بی‌در توی هزار پاره، سر دراز و بی ای از آن داد و نگاه جدیدی بر آن افزود، اما سرآخر به این خواهیم رسید که هنر خلق کردن‌تازه القول بگوییم فرجام هنر به خلق خواهد رسید و هر کس یارای‌توان همه متفق‌و آفریدن است، می ،خواهد بگیردای که می‌آن دارد که از هنرش هر بهره

هیچ حرف و سخنی در باب تعریف هنر و هنرمند در باب معنای کلی آن نداریم و ارزش پایانش باید که برای اصحابش محفوظ بماند تا هر روز به‌سخن گفتن هم ندارد و تعاریف بی ای پیش بکشند و به آن هزارتوی معنای و تفسیرهای‌سرمستیِ بیشتر بیفزایند و باز مبحث تازه ای ببخشند، لیک بحث ما در باب هنر و هنرمند پیرامون مرام پاکی است‌تازه

انگاریم، هر چند که با تعاریف دیگران‌کنیم و هنرمند را چگونه می‌ما هنر را چگونه معنا می پنداریم وهیچ در نزاع نیست و بر آنان هیچ هرجی نیست و هیچ کاری از آنان را زشتی نمی شمریم که اختیار برای ما محترم و با ارزش است، لیک باید بگوییم‌محترم می

گوییم خاموشی و بیداری آنان به اختیار خودشان است و هر تعریفی بر هنر نزدهرچند که می
،گاه مجالی برای ورود به این عناوین نداشته و نخواهیم داشتما محترم است و هیچ

داند هنر این خلق‌پندارد، می‌زند هنر را، هنر را راه روشنگری می‌اما باور پاکی فریاد می
کردن، این وجوه پر تمایز آدمیان با دیگر جانداران است، این راه روشنی و نور زندگیِ ما است،
ترین دستاوردی روشن تمام زندگیِ آدمیان است، این زیبای جاودان، نهای و بزرگ‌این نقطه
،آدمی است و به هر منزل و در هر بعدش که باشد محترم است

ای برای فریاد است، تنهالیک این هنر در باور ما فقط و فقط مفهوم روشنگری است، دریچه
،راهی برای بیدار کردن و به خود آوردن آدمیان است

ها بهره برد، باید توانست از این اتفاق بزرگ آدمی‌باید از این دستاورد در راه بیداریِ انسان
استفاده کرد تا دیگران را بیدار کرد و به خویش خواند، باید هنر را مقدس شمرد و برای پیشبرد
،اهداف از آن بهره جست

گاه دستاورد بزرگی خطاب نخواهد شد مگراین هنر به ذات و درونش مقدس نیست و هیچ
شنوی، طریقت زیبایی در برابرت‌به آزادی و روشنگری بدل شود، آنجا که در دل هنر فریاد می
خواند، آنگاه برایت این هنر مقدس‌بندد و آدمیان را به خویشتن به پویایی و تعالی فرا می‌نقش می
،ها خواهند بودو هنرمندان چون قدیسه

ها، برای بیداری واین طریقت بر جهان ما راه بیداریِ آدمیان است، راهی برای رشد دادن آن
،شدگان‌فریادان و خاموش‌ها، برای بلوغ و فریاد ساختن از بی‌بزرگ کردن آن

،ماندگان راتوان بیدار کرد سیل خاموش‌به قدرت این هنر می

،ها جهان بهتری ساخت، نیکی عرضه داد و در طلب نیکی بنشست‌توان برای آن‌می

توان نیکی هدیه داد زمینیان را و از آنان نیکی‌خیز به بذر هنر می‌به مانند زمینی حاصل
برداشت کرد

به هر محصولی که خویشتن در طلب او است گام برداشت، گاه به بذر مهر آنان را عاشق
ها را بیدار کرد و گاه به بذر شور آنان را به آزادگی فرا خواند و حال‌کرد، گاه به بذر دانش آن
اش را دید و لذت برد که‌توان ثمره‌اینکه این بذر هنر به آمالمان آغشته و در زمین بارور شده، می
انداند، عاشق شده‌چگونه فریادهای مانده در میان هنر به بار نشسته است، چگونه جماعتی فهمیده
،زنندو آزاد فریاد می

فریادهای میان هنر، این تقدس بزرگ به جهانمان قدرت بسیار خواهد داشت، اگر ما

بخواهیم و برایش ارزش و احترام قائل شویم

ای به آمالمان و در برابرمان‌فریاد مرام پاکی همانا پیوستن به طریقتی است که دریچه
گشاید و حال هنرمند را باید بیدار گردانید، آنکه به طریقت هنر آمده، به پیش آمده تا از این‌می
خواهد آدمیان‌خواهد جهان بهتری بسازد، می‌راه مقدس برای پیشبرد آمال و آرزوها مدد برد، می
.را از خواب بیدار کند و به خویشتن بخواند، او هنرمند و گام به راه پاکی هنر برداشته است

ایم که به قدرت تلاش،ای بیدارگر نامیده‌ی هنرمند بیداریِ آدمیان است، او را قدیسه‌وظیفه
،آموزد هر چه به آن باورمند است‌کند و به آنان می‌نگاهش، ذهنش و دستانش آدمیان بیدار می

،آموزد درست زیستن و عاشق بودن را، هنرمند زبان خاموش میلیاردها انسان است‌می

ی خطیری بر دوش او است، چه قدر سخت است‌شنود و چه وظیفه‌بیند و می‌به جای همه می
در این طریقت گام نهادن، باید پاسدار خون و فریاد هزاران که هیچ میلیاردها انسان بود، نه بیشتر
،نهایت جاندار و این خاک زیر پای بودها باید پاسبان فریاد بی‌از این

ها است، زبان محو شده و زبان‌ی زبان نداشته‌باید هنرمند بداند که زبان و فریاد در گلو مانده
داند چه باید کرد، حال اگرداند چگونه باید فریاد بر آورد، می‌ها است، می‌نهایت‌ی بی‌بریده
ی خطیری بر دوش او است، از این طریقت پاکی که در برابرش است پاسبانی‌بفهمد چه وظیفه
هایی خواهدداند این ارزش والا که در اختیار او است راهگشای چه دروازه‌کند و حال می‌می
،شد

ای باشد برای پیشبرد وحال باید تمام تلاش و زندگی را به کار بندد تا در این تقدس، قدیسه
پیشرفتن جهان، هنرمند بیدارگر باید بخیزد و بخیزاند، باید از این جایگاه به درستی استفاده کند و
،بداند که در این راه قدسی که وارد شده باید که پاسبان طریقت باشد

ی میلیاردها تن بود، باید جوش شد خروش شد، شور شد شعور شد وباید فریاد در گلو مانده
سرآخر فریاد شد و به فریاد در آورد خواب ماندگان را

ها را در نوردید و به پیش رفت، اگرهر تعریف نظم و قانون به دل هنر را شکست، دروازه
هنر و تمام نظمش را تعریف کند که ارزش والایی در دل هنر آن روشن گری وخواست دوباره
بیدارگری است نه هیچ نظم و قانون الصاقی به آن

صدا شور است شعور و فریاد است دریاحال هنرمند میان باور آزادی و مرام پاکی، یک
،است، دریایی برای معرفت آدمیان

،زبانان‌فریادی است از گلوی بی

شعوری است بر جهان و شوری است برای تغییر

و هنرمند پاك در مرام آزادی هماره در میادین جنگ است و روزی جهان را تغییر خواهد داد.

برابری

همه جان و به یکسان جان جهان است

یکی یک جان و جان یک پیش جان است

برابر هر نفس هر جان و اینسان

جهان جان و یکی این جام جان است

طور که‌باید دید، باید دیدگان را به دور از تعصب به سوی جهان باز کرد، باید جهان را همان وجود دارد دید و دانست که جهان پیرامون ما را جان فرا گرفته، تنها موضوع دارای ارزش در ی خاکی حقا که جان است، چیزی که جهان را تشکیل داده و جهان ما را ساخته همین‌کره ،ها است‌جان

کند واش تلاش می‌خواهد، زنده است، برای زندگی‌کشد، رفاه می‌جان است که درد می ی‌باید جهان را به دور از تعصب دید و شناخت و به معرفت رسید و فهمید که سراسر این کره شود، عشق‌خاکی از جان تشکیل شده، اگر در جهان انسانی وجود دارد و در زندگی عاشق می های بیشمار دیگری نیز زندگی‌کند، همسانش جان‌شود و پیشرفت می‌ورزد، گرسنه می‌می شوند و دوست دارند پیشرفت و تعالی کنند، وجودشوند، گرسنه می‌کنند، مثالش عاشق می‌می .شان جان است‌ترین گوهر زندگی‌هر دویشان را همین جان فرا گرفته و با ارزش

باید دید و شناخت و به مفهوم جان پی برد، هر روز با خویش دوره کرد که چیزی والاتر از ها با تمام افکار و عقاید بازهم والاترین‌ترین انسان‌این ارزش زندگی را فرا نگرفته، حتی پیچیده ،ها است و چیزی فراتر از آن در اختیار ندارندشان جان آن‌ارزش زندگی

پس باید هر روز تکرار کرد که والاترین ارزش جهان جان است و کسی یارای این ندارد که ،تر به دیگران بشماردتر و با ارزش‌به هر واسطه جان کسی را محترم

،کنیم‌همه یکسان و برابر در این جان بر جهان زندگی می

شود که بازهم منطق برتری‌همه به جان با هم در جهان برابریم، مشکل از آنجا آغاز می ی انسانی به میان بیاید و باز شروع به قسم کردن جان کند، برای موجودی ارزش قائل شودطلبانه

قدر پیش رود که سرآخر خویشتن به والاترین مقام دست‌ارزش خطاب کند، آن‌و دیگری را بی
،تر و حقیرتر شوندیابد و دیگر جانداران کوچک

تری این قسم کردن را هر روز تنگ‌شود، حال دایره‌جا ختم نمی‌اما این قسم کردن به همین
تر خواهد کرد و به میان همنوعان خویش هم خواهد رساند و هر روز ارزش و قانون‌و تنگ
،های ساخته به ذهنش را میان آدمیان نشر دهدکند تا ارزش‌ای وضع می‌تازه

تواناز آن گام نخست راه به خطا برداشته شده و نابرابری آغاز گشته است، حال هر روز می
ای تازه بود، شاید یک روز به جنسیت میان همنوعش تفاوت قائل شود، یک روزدر انتظار فاجعه
رود و هری مملکت، این تبعیض میان جانداران پیش می‌ی دین و یک روز به واسطه‌به واسطه
ترقدر به پیش خواهد رفت و دایره را تنگ‌ای بر جهان پدیدار خواهد شد، آن‌روز ظلم تازه
،خواهد کرد که سرآخر خویش بر آنجا بماند و دیگران را لایق به مرگ و پست خطاب کند

های این زشتی به روی بشر باز شد، باید منتظر عواقبی بدتر از این هم بودآنگاه که دروازه
گونه که‌ی تفاوت و تبعیض باز شده، باید آن دروازه را بست، باید به جهان همان‌که دروازه
ای از خویش برایش نتراشید و دانست که سراسر جهان جان است وهست نگاه کرد، ارزش تازه
،ترین ارزش جهان جان بودن جانداران است‌مهم

بینی، آدمیان قوانین بیشمار وشوی و می‌تر انسانی وارد می‌اما وقتی به جهان پیچیده
هاشوی که برای این قوانین و ارزش‌اند، آنجا متوجه می‌های بسیاری برای خود وضع کرده‌ارزش
،هم چاره کنی تا بازهم به همان حماقت دورترها گرفتار نشوی

ای که همه جان هستیم‌لیک دیگر برایت سخت نخواهد بود، تو در طول این زندگی فهمیده
،ی موجودات برابر است‌و برابر و هیچ تفاوتی میان ما نیست و نخواهد بود، انسان هم با همه

دانی که همه جان‌گیری است تو می‌کنی، اگر ارزشی در حال شکل‌اگر قانونی وضع می
داریم و هر ارزشی برای همه یکسان خواهد بود، هر قانون به همه یکسان است، تفاوت میان
بندی در میان نیست، دیگر زنی نیست وگاه موضوعیت نخواهد پیدا کرد، دیگر طبقه‌آدمیان هیچ
چیز برابرند،‌اند و همه در همه‌دین، ثروتمند و گدایی نیست که همه جان‌دار و بی‌مردی دین
،گونه که انسان با دیگر جانداران برابر است که ارزش واحد میان همگان، همان جان است‌همان

تری دارد و باید قانون وضع کند، جوامع بیشتری تشکیل دهد وحال که انسان جهان پیچیده
داند که جان است، همتای دیگران است،برای پیشرفت نیازمند نظم و قانون مدونی است، می
داند همه برابر و یکسانیم که میانمان هیچ تفاوتی نیست نه رنگمان میانمان فاصله و تغییرمی
ای بوی‌اندازد و نه زبان و نه هیچ، در جهان مشترک و همه در جان برابریم و حال هر گفته‌می

برابری خواهد داد

چه کسی چنین اجازه خواهد داشت که دیگران را قضاوت کند و در زندگی آنان دخالت ای به بار بیاورد وکند، چه کسی یارای این دارد که آدمیان را قسمت کند، هر روز قسمت تازه ،های مختلف تعیین کندای برای قسمت‌هر روز در ذهن بیمار خویش فرجام تازه

گرایان‌جنس‌یک روز حق زن را پایمال کند و یک روز عصا به دست گیرد و بر دهان هم زند، چه کسی چنین حقی دارد، وقتی نگاه ما یکسان و برابر است، وقتی با هم به قدرتی فراتر و ای برای‌اندیشیم که بخواهیم به مانند او هر روز بخش تازه‌ها نمی‌تر در دوردست‌بزرگ فرمانروایی خویش بسازیم.

حال همه از یک جان آمده و بر آن مشترکیم و کسی یارای آن نخواهد داشت که به ارزش اش مضحک و تلف کردن وقت خواهدخویش دیگران را قضاوت کند، حتی حرف زدن درباره بود که آدمی تا این حد به خویشتن اجازه دهد تا همگان را قضاوت کند، هر روز به زندگیِ ،های خویش را به زندگی آنان تحمیل کنددیگری دخالت کند و آمال و خواسته

حتی فکر به این حماقت هم دیوانگی است، چه کسی ارزش تعیین کرده، افکار پوسیده را به تواند ارزشی را تصدیق و یا تکذیب‌کناری بیفکنید و خودتان به قضاوت بنشینید، چه کسی می ،کند

هاها و عملی کردن آنزِ چه روی، از چه علت و آنگاه که دست آدمی باز برای تعیین ارزش ،باشد چه اتفاقی خواهد افتاد

ای از گوشه و کنار بیرون نخواهد زد؟آیا هر روز ارزش تازه

ها که کسی‌ی جانداران، جاندار بودن است و جان آن‌تنها ارزش ثابت و قابل وثوق میان همه ها فقط برای خویشتن و هم باوران‌اند و ارزش‌را یارای برهم زدنش نیست که همه بر جان یکسان ،محترم و قابل وثوق است

رود که هر روز و هر جا شاهد برچسب و انگ براین فکر مریض و دیوانه تا جایی پیش می دانددهد و بر او هر بدی و زشتی که می‌شویم، آنجا که انسان حیوان را خطاب می‌یکدیگر می ،دهدنسبت می

شتابد که خویشتن را محق‌آنجا که صاحب حق شده و به جنگ و کشتن و آزار آن می ی خیل بیشماری از دیوانگان حق پنداشته و در راستای‌دانسته و این ارزش بیمارش را به واسطه ،عذاب و آزار هیچ کوتاه نخواهد آمد

پندارد و این طبل‌زند، او را نجس و خودش را طاهر می‌باز انسان به انسانی دیگر انگ می
آورد و هر روز از هر گوشه و کناروارش به صدا در می‌رسوایی خویش را با خشونت دیوانه
،ای در جهان خواهیم بودای سر بر آورده و هر روز شاهد دیوانگی تازه‌ارزش تازه

های فراوان و هر روزهر روز انگی تازه و ارزشی تازه و باز دیوانگیِ بسیار، هر روز تبعیض
،ماندشود، هیچ از آن باقی نمی‌تر می‌اش کوچک و کوچک‌که برابری دایره

دهد و آن نژاد خویش رایک روز آن دایره فقط خون از نژاد خاص را در خود جای می
توان گرفت، آنگاه که خویشتن از روزپندارد و چه خرده بر آنان می‌محق به کشتن دیگری می
،ایم‌ها را قبول کرده و دست به این قسم قسم کردن جانداران زده‌گذاری‌نخست این ارزش

ها هم همان قدرت را پدیدی کلامی از قدرتی مافوق ما بوده آن‌حال اگر به واسطه
،برندها هم همین تعداد را پیش می‌آورند، مگر به کمیت تعداد باورمندان باشد که آن‌می

ترای بود و هر روز این فاجعه بزرگ و بزرگ‌توان هر روز شاهد دیوانگی تازه‌سرآخر می
،خواهد شد

باید بدانیم که وجود ما به آن جان درونمان خوش و با ارزش است و کسی یارای برهم زدن
،این قانون را نخواهد داشت که حقیقت جهان همین است

هازند این برابری را، این برابریِ میان حیوانات، انسان‌باور پاکی و مرام آزادی در ما فریاد می
ها را به‌بندی‌دین و همه و همه را که این طبقه‌گرا، با دین و بی‌جنس‌و گیاهان، زن و مرد، هم
زبان آوردن هم عبث و دیوانگی است

چیز دنیادانیم همه یکسان و برابریم، ما به همه‌هیچ قسمتی باقی نخواهد ماند، آنگاه که می
،برابر و یکسانیم

در جان و جهان برابریم و هیچ تفاوت میانمان نیست و حال که در جهان انسان بودن طریقت
کس‌مان جاری و ساری باشد، هیچ‌جای زندگی‌ما است باید بدانیم که این تساوی باید در جای
ها نخواهد داشت، همه یکسان درگذاری و این دیوانگی‌حق انتخابی برای قسم کردن و ارزش
،چیز و ما با هم برابریم‌همه

تواند خویش را والاتر بداند که همه برابرند، کسی‌رفاه برای همه یکسان است، کسی نمی
تواند برابری را از میان ببرد که همه به جان و جهان برابرندنمی

و بازهم بگو باور پاکمان را، مرام زیبایمان را که همه جانیم و جهان جان است و این جان
ی موجودات یکسان و برابر است‌برابر همه.

زر

بگو جانِ همه یکسان به جان است

راه و یکان است‌همه یکتا و یک

ازای کار او هر تن به دادار

یکی یکسان رفاهش را عیان است

سان ارزش به زندگی انسانی شده و عامل چه اتفاقات ریز وارزش تا چه‌این تکه کاغذ بی ،درشتی در دنیای ما است

شناسند، از آن دانسته‌یقین دارم این تکه کاغذ را آدمیان بیشتر از هر چیز دیگری در دنیا می ،ها نیست‌گاه وجودیتش بحث دوری برای آن‌اند و هیچ‌تبعاتش را هم بارها در ذهن شمرده

تواند در آینده تا چه حددانست در آن روزهای نخستین که همین تکه کاغذ می‌چه کس می گرددات این تکه کاغذ بازنمی‌باعث بدبختی و تبعیض در زندگیِ انسانی شود، مشکل به وجودی ها است، حال اگر بخواهیم در آینده‌دانیم که این هم راه و طریقتی برای زندگی انسان‌و همه می مان حذف کنیم تا در کنارش تمام‌ای برسیم که این تکه کاغذ کثیف را از زندگی‌حل تازه‌به راه مظالم سرچشمه گرفته از این خاستگاه از میان رود که جای شادی و مسرت خواهد داشت، لیک ای ارائه دهندبرای این اتفاق نیاز است تا عالمان این علوم گرد هم جمع بیایند و راهکارهای تازه تا راه جدیدی پیش رویمان باشد و از شر این زشتی رهایی یابیم و موجبات برابری را فراهم ،آوریم

ات این تکه کاغذ و وارد شدن آن به زندگی ما نیست‌دانیم که مشکل وجودی‌اما بازهم می ی آن باعث بروز مظالم بیشماری در جهان شده است، باید دانست که مرام‌که تقسیم ناعادلانه ،پاکی باور به برابری و مساوات در تمام اشکال و همه جای زندگیِ جانداران دارد

های بزرگ که مستوجب بسیاری از دردهای دنیای انسانی شده شاید یکی ازیکی از آن ظلم جای جهان قابل مشاهده است همین تکه کاغذها که در جای‌ترین ظلم‌آشکارترین و ملموس ها وها و رنج‌اش باشد که تا کجا آدمیان را رسانده، به چه قتل‌کثیف و تقسیم ناعادلانه هایی کشانده‌سختی

ها از بین‌اگر راهی پیش گیریم که این تکه کاغذ عادلانه میان مردم تقسیم شود، خیل از ظلم کنیم که میان مردم و در جوامع کار تقسیم شده و برای به‌خواهد رفت، ما در جهانی زندگی می های این زندگیِ اجتماعی انسان باید که کار کند تا زندگیِ جمعی‌حرکت در آوردن چرخ ی پویا مستلزم کاردانیم یک جامعه‌تری را پیش گیرد، همه با این عناوین آشنا هستیم و می‌راحت های‌گذاری‌ها بازهم ارزش‌شود که انسان‌ها است، لیکن داستان از آنجا آغاز می‌جمعیِ انسان ،کنندخود را آغاز می

تر است و از این رو باید دستمزد بیشتری دریافت‌کنند که فلان شغل با ارزش‌باور پیدا می هاگذاری‌کنند و فلان شغل ارزش کمتری دارد و باید دستمزد کمتری دریافت کند، این ارزش ،ها در جوامع بشری است‌ها و بسیاری از زشتی‌شروع گر مشکلات و تبعیض میان انسان

گذاری‌کنند و سرآخر ارزش‌بندی می‌آنجا است که با معیارهای شخصی خودشان طبقه ها به کارهایی که‌کنند، از سویی دیگر انسان‌کرده این را به اصلی غیر قابل عدول بدل می کندسازتر شرکت می‌دهند و باور دارند کسی که در کار پول‌سازتر است بهای بیشتری می‌پول شود و مثال امروز اصل‌باید درآمد بیشتری هم کسب کند و این تبدیل به رقابت در زندگی می بینیم و همیشه برایمان‌دهد، چیزی که در همه جای دنیا می‌ها را تشکیل می‌اصلیِ زندگی انسان قابل لمس است، آدمیان بیشتر از هر چیزی در سراسر جهان در پی درآمد بیشتر برای رفاه بیشتر ،هستند

ای نیست و باید که درها خرده‌شاید از دید برخی این اصل بزرگی به حساب آید که بر آن سازند، لیک این نوع باورها به سرعت از میان‌چنین شرایطی زندگی کنند و ارزش را آدمیان می ی آنان سوار وبرداشته خواهد شد، زیرا این جماعت، نیازمند قشری ضعیف هستند که بر گرده قدرتمندتر شوند، باید دانست که در فردای جهان و ساخته شدن جهان آرمانی کسی حاضر ها ناخودآگاه با به وجود آمدن‌نیست تا نقش این ضعیفان و بارکشان دنیا را بازی کند و این نگاه ،جهان آزاد از میان برداشته خواهد شد

ی این تکه کاغذها شاید یکی دیگر از مشکلات برای تقسیم ناعادلانه‌و اما در کنار این ی کارها با دستمزدی بخواهی فکر کنی که همه‌کثیف دستمزد کارها باشد، شاید اگر در آینده هاها، خیلی کارها را انجام ندهند و حال در دنیای امروز همین ارزش‌یکسان عملی شود خیلی فکری عالمان‌ی اول که این اتفاقات نیاز به هم‌باعث این نظم داشتن جوامع بشری است، در وهله این علوم دارد، باید راهکارهای درست ارائه شود، لیکن نگاه ساده به این موضوع در همان گام فهماند که کسی که به هر کاری علاقه دارد نخست باید تخصصش را کسب کند،نخست می ها در جامعه پوشش پیدای شغل‌تواند باعث این شود که همه‌کسب نکردن تخصص و ضعف می

ها باید که بازگردیم به مرام پاکی که فریاد دارد این‌کند، اما حال خارج از تمام این گفته ای در دنیاست که آیندگان بدانند، بفهمند و بخوانند، هر روز پویاتری تازه باز شده‌دروازه ،ای پیرامون این باور پاک پدید آورندهای تازه‌راه

گوید که باید پول و منابع را عادلانه‌خواند و می‌زند، آزادگان را فرا می‌مرام پاکی فریاد می هامیان آدمیان تقسیم کرد، باید دانست که کسی در جایگاهی نیست که ارزشی برای کار انسان ،ارزش بخواندتعیین کند، کاری را با ارزش فرض کند و دیگری را بی

آن نانوایی که در گرمای تابستان در برابر تنور نانوایی هر روز از بامدادی که همگان در گذرد تا آدمیان نان بخورند و زنده بمانندها از جانش می‌کند و ساعت‌خوابند شروع به کار می شود چه تفاوتی در برابر آن پزشکی دارد که‌سوزد و جانش آب می‌فرسا می‌در آن گرمای طاقت ی‌گذاری را دارد، باید فریاد زد که همه‌دهد، چه کس لیاقت این ارزش‌جان آدمیان را نجات می ها دانش و مهارتشان به هر کدام‌کارهای جامعه با ارزش و محترم است و وابسته به علایق انسان آورند و سرآخر در حد رفع احتیاجات و زندگی در رفاه و آرامش باید از آن ثروت‌روی می عادلانه میانشان تقسیم کرد، نه کسی فراتر و نه کسی کمتر

ی نانی بدود که حقا مستوجب تلاش‌نشین شود نه کسی در قهقرا و در پی لقمه‌نه کسی کاخ اند و این طریقت‌بسیاری از آیندگان است که باور به مرام پاکی دارند و دل به آزادی سپرده کنند از رفاه درپاک را به زودی بر جهان پیش خواهند برد و همه یکسان در ازای کاری که می ،زندگی لذت ببرند

باید جهان آزادگان در تقسیم عادلانه ثروت و منابع تلاش کند و این مرام پاک همیشه فریاد ای پویا با درآمدهای یکسان و ثروتی در اختیار عموم مردم پدید آورد و این مرام‌زند تا جامعه‌می .پاکی است

قید و شرط در تمامی اتفاقات و زندگیِ جانداران‌باور به برابری بی

پاکی

همه پاکی جان و ذهن ما پاک

باک‌همه دنیای ما جنگ است بی

جهان تغییر و انسان را دوباره

به نو باید بسازیم جان ما پاک

های جهان آدمیان که انسانی از نو از تمام زشتی‌جانمان پاک و جهانمان پاک است، پاک ایم‌ساخته

ذهن و حال دنیا و دل و جانمان پاک ازایم و پاک تن، پاک‌آدمی را دوباره از اول بنا کرده ها است و باید که ایستاد و شادمان بود، این باور و مرام آزادی است، آزادی است که‌تمام زشتی ،جان و وجود را تا بدینسان پاک و منزه و قدسی کرده است

ها جان داد، آن کالبد پوسیده و فاسد را به‌آری باید که انسان را از نو ساخت، باید به آن تواندکناری زد و روح را به پرواز در آورد و دانست که طریقت پاک بر جهان بیدار است، می ها پاک سازد و دوباره از نو بنیان کند، باید آدمی را دوباره سرآغاز کرد،جانمان را از تمام زشتی باید پاک جان شد، باید وجودمان را پاکی فرا گیرد و پاک شویم از تمام مظالم جهان، از تمام ،ها باید پاک و عاری شویم و دوباره از نو سرآغاز شویم‌زشتی

های پر از جهل وهای بشری، از این همه زشتی به طول هزاران سال، از این سال‌پاک از قتل جنون

ایم، سر به زیر افکندیم‌ما به طول این سالیان، هزاران بار از خویشتن از انسان بودن خجل شده ترین‌ایم که زشت‌که انسانیم که چرا در این جهان هستی میان تمام جانداران، انسان زاده شده هاکردارها از ما سر بزند که بکشیم و غارت کنیم که تجاوز کنیم و خون بنوشیم و از تمام کرده شادمان شویم، از این انسان بودن شرم کردیم و بارها و بارها به طول عمر و زندگی مردیم و خاکستر شدیم، آنچه وعده داده بودند دیوانگان، همان جهنم را میان زمین و در دل همین آدمان دانستیم که‌تجربه کردیم، با دردشان درد کشیدیم، هر روز سوختیم و خاکستر شدیم، لیک می نیستیم و بیشماریم

ها را به منجلاب کشانده، اما تواناند و تعالیم زشتی، آندانستیم این آدمیان آلوده شدهمی برخواستن خواهد بود

های هزاران ساله نهیب زند، باید نجوا کند وآدمی باید از نو بنا شود دوباره به آن خویشتن فریاد زند و برخیزد، حال روز رسیدن به خویشتن است، باید پاک شویم در این مرام پاکی غوطه ،ها دور شویم و دوباره متولد شویمبخوریم، پاک از تمام زشتی

،ها خواهیم بودما پاک خواهیم بود از کشتن و تجاوز و غارت و ظلم ما پاک از این زشتی

باید از تمام مظالم دوری کرد نه فقط دوری که باید برخاست و در برابرش فریاد زد، باید از ،ای از مسیر راستین دور نشد و تا آخرین نفس در این راه پاک رزمیدپای ننشست و حتی لحظه

باور ما باور پاک زیستن است

پاک بودن و پاک ماندن است، ما به پاکی ایمان داریم که راه رهایی ما است، ما پاک خواهیم بود که به قوانین آزادی باور داشته و در راه تحققش، از همه چیز دنیایمان خواهیم ،گذشت

،ما باورمندان به پاکی بوده و هستیم

ایم، دلمان لرزیده و هرگاه میان هر کتاب و گفته ازبه قلبمان سالیان سال، این نجوا را شنیده ،دهان هر کس که شنیدیم دنیایمان را به آن باختیم که فریاد درونمان را شنیده بودیم

چیز به دنبال فریادهای درون خویش بودیم و بهجا و همهها در میان همهبه طول تمام این سال ،زدیم تا شاید کسی فریادی از گلوی ما سر دهدهر ریسمانی چنگ می

،از فریاد مانده در گلوی ما چیزی بگوید

وار و صوفیانه به دنبالشای از کلام مسیح شنیدیم و دیوانهبار این فریادها را در گوشهیک ،رفتیم

بار این فریادها را بودا گفت ما را سرمست کرد که فریادمان به جهان بوده، کسییک ای شنیدیم، هرروزکه به این صداها نزدیک شدیم هرروز چیز تازههمراهمان است، لیک آنگاه چیزحوصله از آن از همهای دیدیم و گاه برخی چشم بسته در آن غرق شدیم و گاه بیدرد تازه ،جهان دور شدیم

هایمان را بگوید، کسی از اینبازهم به دنبال کورسویی بودیم تا کسی فریاد پاکیِ درون قلب ای به جانمانزدیم تا ذرهفریادها چیزی حتی اگر شده نجوایی کند و به هر ریسمان چنگ می

،التیام بخشیم

چند بار فکر کردیم کسی مثالمان نیست، ما در این جهان تنها مانده و باز برای همتا جستن به ،هر در و دیواری کوفتیم، هر صدایی را شنیدیم به سویش رفتیم و باز ناامیدتر از پیش بازگشتیم

لیک امروز فریاد پاکی اندورن ما است، پاکیِ که به آن ایمان داریم و برای طریقتش از جان ی آن‌هایمان در جهان به واسطه‌خواهیم گذشت تا تمام آمال، آرزوها، رؤیاها، اهداف و آرمان .عملی شود از خویشتن ما است، بخشی از وجود ما است

های‌دیگر منتظر صدای نجوایی از دیگری نباشیم که این بار این فریاد پاکی از میان حنجره زنیم از پاکیِ که به آن باور داریم از ایمانمان‌خودمان بلند و رسا شنیده خواهد شد، ما فریاد می ،گوییم‌می

پاکی ما غرق نشدن در لذات است، آلوده نکردن خویشتن به نیاز است، باور به آزار نرساندن گری‌و پاک بودن است، ظلم نکردن و خاموش نماندن است، فریاد است، اعتراض است، یاغی جنگیم، جان ما در گروی باورهایمان است واست، ما یاغی و طغیانگریم، ما برای حقمان می ،برای تحققش میان هر میدان و به هر دنیایی خواهیم جنگید

،این پاکی معنای شجاعت است

،شجاعت ما فریاد ما است، ایستادن و رزمیدن است

های زندگی در تار و پودمان نقش بسته و حال دیگر نه به دنبال‌باور پاکی به طول تمام سال .ای که فریاد بر گلوهای خویشتنمان است‌نجوایی از گوشه

ایم،ی ماست، ما آمده برخواستیم و آماده‌حق باز پس گرفتن و در میدان جنگ بودن پیشه ،این فریاد پاکی است، پاکی و عاری بودن از تمام مظالم هستی است

گذارد دیگری به‌رساند و نمی‌این باور، این فریاد، این مرام، مرامی است که آزار نمی هادیگری آزار برساند و جهان را پاک خواهد ساخت از تمام زشتی

اید لیک حال‌اید و تنها مانده‌ای پاک باوران، ای پاک اندیشان، به طول هزاران سال سوخته جنگ در برابر ما است، حال نشر پاکی و این آزادگی پیش روی ما است باید برابرش از همه چیز ،ترین آرمانمان، آزادی و آزادگی است‌دنیا گذشت که مقدس

ی ما، یعنی در برابر ظلم ایستادن، یعنی حق مظلوم را از ظالم‌پاکیِ ما یعنی، جنگ و مبارزه ستاندن، پاکی ما یعنی فریاد و طغیانمان، این پاکی از وجود ما است

دارد بجنگد و هیچ ازاین لشگر پاک آماده است تا به هر جهان با هر کسی که زشتی روا می
.اند که جهان تغییر و انسان و انسانیت را از نو بنا کنندباوران آمده‌پای ننشیند که پاک

طبیعت

طبیعت جان و دل عشق است فریاد

ی ماطبیعت خانه و گهواره

پدر مادر همه دنیا طبیعت

هابه جانش پاسداران جان و دل

،ها، این مام و مادر ما، این تقدس پاک‌ی جان‌بخش، این گهواره‌طبیعت این جانِ جان

،بخش بر وجود ما است‌به راستی که جان

خرد و در ازایش به ما زندگی ارزانی‌طبیعت چگونه سخاوتمندانه دردهای ما را به جان می کس ضرری نرسانده ودارد، حقا بهترین موجودات درختان هستند که در زندگی، به هیچ‌می وجودشان سراسر رحمت است، درختانی که جان طبیعت را پوشانده و هماره به ما نفس ارزانی ،دهندمی

ها، همین دامان طبیعت است، به هری ما انسان‌طبیعت جان است، به راستی که میهن همه بینی و این گوهر حیات هیچ حد و مرزی ندارد و سراسرجای دنیا که نگاه ببری، طبیعت را می ،دهدها می‌اش به آدمی هدیه‌جهان را در خویش گسترانیده و از زیبایی

،بخشد و پاسدار جان ما است‌نفس به ما می

ی‌بخش به همه‌ی ما آدمیان است، میهن تمام جانداران است، جان‌ی همه‌طبیعت میهن و خانه جویند، این میهن پاک نه فقطی جانداران از وجود او برای زندگی بهره می‌ها است و همه‌جان داشتی به ماهیچ چشم‌ی زیبای خود جای داده و بی‌ی جانداران را در گستره‌ها که همه‌برای انسان زندی طبیعت که نه به جان خویش می‌دارد، وای بر این آدمی که تیشه به ریشه‌رحمت ارزانی می ی‌اینکه بداند، مهر و خانه‌ستاند، بی‌ی زندگی، جهان و جان از خویش می‌و با مرگ این گهواره ابدی هماره از همین طبیعت زیبا است

توان هیچ‌این طبیعت ناب سرزمین ما است، میهن ما است، وطن و تمام زندگی ما است، نمی حد و مرزی برایش تصور کرد و در جای جایش سخاوتمندانه به جانداران زندگی ارزانی داده،

هیچ چشم داشتی، حافظ زندگی ما است، باید این میهن پاک را در آغوش گرفت و به حال‌بی زنند و بازهم‌ی خویش می‌خویش و انسان بودن گریست که چگونه این دیوانگان تیشه به ریشه ،دهندسرمستانه فریاد، اشرف مخلوق بودن سرمی

بخش زندگی مااین طبیعت پاک به راستی که مادر تمام جانداران است، این طبیعت جان است، این مادر مهربان به طول سالیان دراز ما را به آغوشش جای داده و دلسوزانه ما را پرورانده اش همیشه برایم، برایمان فراهم کرده و لالایی مهربانی‌است، به هر چیز در جهان نیاز داشته ،انداز است‌گوشمان طنین

رود، آنگاه که باد رقص درآنگاه که آدمی به خلوت طبیعت و میان جنگل پیش می ی بکر، حیواناتی آرام‌اندازد و میان این خانه‌های درختان مغرور و افرای طبیعت می‌برگ رسد، جوی آبی زیبا و روان در حال گذر است،جهند و صدای پرندگان به گوش می‌می کند وآنجاست که آدمی از خویشتن رها شده، در آغوش این مادر مهربان، خویشتن را رها می ،دهدهایش فرا می‌گوش به ناله

چگونه به درازای هزاران سال به آدمی جان بخشیده و هماره جانش بوده و امروز، اگر ی مهر این مادر بزرگوار است که پاسخ‌کشد و زنده است، به واسطه‌هست، اگر هنوز نفس می شود و سر به‌اند، آنگاه آدمی بازهم از خویشتن خجل می‌تمام مهرش را به ظلم و زشتی داده ورزد، بازهم‌مهابا به فرزندانش عشق می‌گذارد، اما آن مادر زیبا و مهربان بازهم بی‌خاک می بخشد ودرختی که شاخ و برگش به دست دیوانگان شکسته شده، آتش زده شده، نفس می دارد که این مادران وجودشان عشق و رحمت است، به مانند مادران راستین‌زندگی ارزانی می ،اند که ما باشیم و زندگی کنیم‌دنیایمان که از همه چیز دنیایشان گذشته

بخش به زندگیِ ما، سراسر جان‌این مادر مهربان، این وطن راستین تمام جانداران، این جان کند، زنده است‌ی ما جان دارد و زندگی می‌ی وجودش جان است و به مانند همه‌است، همه بخشد و زندگی‌شود و جان می‌لیک نه مانند ما او با وجودش موجب آزار و ظلم به دیگران نمی ،دارد، اما اول خویشتنش جان است‌ارزانی می

قدر با ارزش که‌ها، آن‌تر از ما انسان‌جانی عزیز و ارزشمند و محترم و بزرگوار، خیلی بزرگ قدر است، بازهم‌بها گران‌ایم، این طبیعت، این جان گران‌با وجودش ما زنده و در نبودش ما مرده باید بدانیم او مثال ما جان است و جانش محترم، باید کسی در جهان به جان دیگری آزار نرساند کس‌کند که نباید به هیچ‌و مرام پاکی به دل هزاران بار فریاد زده و قانون آزادی را بازگو می آزاری رساند باید مرهمی بر دردهایش باشیم، این مادر مهربان را باید که پاسدار بود و بر

،دردهایش درمان بود

ها شاید بگوییم شماهای فراوان از انسان‌هرچند که با نگاهی به دنیای امروزمان با این زشتی گوید باید به پاآزار نرسانید و مدد رساندنتان پیشکش لیک این فریاد مرام آزادی است که می خواست، باید پاسدار جان این مادر مهربان بود، باید هر روز با خویش مرور کرد که ضربه به طبیعت، ضربه به خویشتن است، ضربه به زندگی است، حتی اگر به جان جانداران هم ارزشی ،بخش به خویشتن باشندقائل نشدند باید برای خویشتن ارزش قائل شوند و پاسدار طبیعت جان

هر روز با کندن این درختان زیبا، با آتش زدنشان، با هزاران زشتی دیگر، روزی از زندگیِ کنیم، این مادر مهربان راکاهیم و بیشتر خودمان را به مرگ و نابودی نزدیک می‌خویش می دهیم که سرآخر زنده نیست تا برایمان دل بسوزاند و در آغوشمان گیرد که بازقدر عذاب می‌آن ی ما هم خواهیم مردمیرد و با مرگش همه‌ما را ببخشاید، این بار می

بخش‌زند جان طبیعت را، این مادر مهربان را، این جان‌مرام پاکی و باور به آزادی، فریاد می دنیایمان را که ما پاسدار وجود نازنین تو هستیم، ما آمده تا دوباره احیایت کنیم، دوباره در کنارت زندگی کنیم، تو مهربان و زیبایی، تو میهن و وطن مایی، تو مادر و پدر مایی و ما قدردان رسانیم به جان خویش، به جانت که جان ما است‌دریغ توایم، با تمام وجود مددت می‌زحمات بی ،بخش به حیات ما است‌و جانت که جان

گذاریم و در میان درختان افرایت، زندگی راآییم، سر به آغوشت می‌بازهم به خلوتت می شویم، دوباره توشویم، مرهم دردهایت می‌جوییم و دوباره زنده و احیا می‌جوییم، نفس را می‌می ،بخشیم که عمری به ما جان بخشیدی و پاسدارمان بودی‌کنیم و به تو جان می‌را احیا می

.طبیعت ای مادر مهربان، سربازان پاکی پاسدار جان والایت خواهند بود

حیسان

بگو حیوان همه جان است و عشق است

پای ما او شور عشق استبگو هم

بگو با هم جهانی را پدیدار

که جان یکتا و جان را شور عشق است

.ها و مظهری برای عشق و آموختن استی انسان‌حیوان، این جان با ارزش دنیا، همتای همه

ها تا چه سان زیبا وایم آن‌ایم، دیده‌در کنار حیوان زیسته و آن را از نو سرآغاز کرده ورزند و پاسبان‌آلایش است، چگونه به هم عشق می‌اند و دنیایشان چه قدر پاک و بی‌مهربان شان‌های ذهنی‌بندی‌اند تا برای هر کار به طبقه‌یکدیگرند، آلوده به دنیای پرفریب انسانی نشده ،رجوع کنند

گاه‌ورزند، چگونه پاسخ خوبیِ تو را به خوبی خواهند داد و هیچ‌اند و عشق می‌چقدر عاشق بینی، درشان را می‌ها پاسخی به زشتی نخواهی گرفت، آنگاه که به کنارشان زیسته زندگی‌از آن بینی،بینی، عشق ورزیدن و عاشق بودنشان را می‌ها را می‌آغوش کشیدن و تیمار کردن جان گذارد و بزرگ‌گذرد، لقمه نانی به دهان او می‌بینی مادر چگونه از دنیایش برای فرزند می‌می نشیند، وای که دنیایش چقدر زیبا و عاشقانه است و تو راشدن و برخاستنش را به نظاره می .چگونه عاشق خواهد کرد

دانی او مادر است وکشد جانی را، نمی‌نشینی و چگونه او آرام به آغوش می‌به کنارش می دهد تا جانش را بپروراند، از جان‌ی جانش به او می‌حال فرزندش کجاست، فرزندی که از شیره ،گذرد و در برابر هر خطر وجودش را پاسدار و پاسبان استمی

ها به زندگی مهرزیستن به کنار این عشق زیبا، چقدر شاعرانه است، چقدر بودن با آن ،خورد که این عشق را هرگز ندیده است‌ای می‌آموزد و دنیا چه غبطه‌می

کشد، در آغوشش بازهم دوباره بچگی، مادرآنگاه که کودکی، حیوانی را به آغوش می ها دربودن و مادر شدن را تجربه خواهد کرد، آنگاه که کوچکی به بزرگی بیکران آسمان

ای و او به آغوشت‌آموزد، حال تو در آغوشش مانده‌ورزد و تو را عشق می‌برابرت عشق می ریا است و بزرگ، کوچک‌ای، با وفا است و پاک، بی‌بوسه بارانت کرده، به دریای عشق آمده های بودنش و او فهمانده‌ها و لحظه‌تک ثانیه‌آموزد در تک‌است لیک دل به دریا و زیبا عشق می است که عاشق زندگی است

وای که این حیوان تا چه سان عشق است و آموزگار درس عاشقی و چه والاتر از دیدنش در ،کنارش ماندن و هر روز به مکتبش عشق خواندن و آموختن

ی عمر را برای آزادی هزینه خواهدآموزی درس آزادگی را که چگونه همه‌در کنارشان می ،کند و هر مرگ به جان خریده که آزاد بماندکرد و چگونه به آسمان رهایی پرواز می

دارند و هر تن را به عشقشان شرمسارپروا عشق ارزانی می‌آموزی که چه بی‌ها عشق می‌از آن کنند، این مکتب حیوان‌گذرند و به همگان کمک می‌اند، چگونه از خویشتن می‌و خجل کرده های آدمیان نتوان که معنایشان‌ها خواهد داد که به طول هزاران سال با گفتن و نوشتن‌چه درس دهند و مکتبشان میان زندگی وکرد، آنان نه به گفتار که به طول عمر به کردارشان درس می اند، والایند وشان است که اینان آزاد و پر عشق طغیانگر و مهربان و مددگر، جان‌رفتار روزمره .باید هر روز هر ساعت در مکتبشان درس آموخت و زندگی کردن فرا گرفت

جنگند، چگونه به عشق پایبندند، چگونه از فراغ یارباید دید چگونه برای آزادی خویش می مانند ومیرند تا آخرین نفس می‌سوزند و می‌از نبودش به وفای عهد مانده از درد عشقشان می شوند، چگونه در زندان و حصر بازهم هماره سودای آزادی سرریزند و خاکستر می‌اشک می جنگند ودهند و وجودشان طغیان است، ترس به دل ندارند و به آرزوی آزادی بازهم می‌می ،بخشندبازهم به آدمیان درس آزادگی می

اند و وجودشان مهر وورزند که عاشق تو شده‌دریغ مهر می‌چگونه این مهربانان، به تو بی داشتی نخواهند داشت و برای چیزی از تودارند، چشم‌محبت است، اگر این عشق را به تو روا می ها را گفت و هر روز در طلب عشق پاک‌گونه به تو وابسته نشدند، هزاران بار آدمی این‌این نشست که خویشتن خویش را دوست بدارد و حیوان بی درس و مکتب عاشق و خویشتن را ی عمر به مکتب حیوان بنشیند و بیاموزد که این‌دوست داشت و باید که آدمی به درازای همه ،درس پایان ندارد و از این جان والا باید که آموخت

ای جان با ارزش مهربان بازهم تو را نادیده گرفتند و این دیو رویان اشرف شده از دیوانگی ،تر کشیدند که خویشتن بالا روندد‌ر غرور واهی خویش نشستند، هر روز تو را پایین و پایین

،ایم‌ها را هم دیده‌دانیم و آن‌ایم، ای وای که دردهایت را می‌ایم، همه را شنیده‌همه را دیده

ای جان با ارزش و والا کسی حق تعیین ارزش برای جان تو را نخواهد داشت، کسی تواند جان را مقدم بر جان دیگری ببیند و تو ای جان با ارزش و والا همیشه با ارزشی و میان‌نمی ی جانداران همان اندازه محترمی که انسان جان خویش را با ارزش پنداشته است و کسی‌همه یارای کم ارزش کردنت نخواهد داشت که ارزش تو همان جان والای تو است و احترام بر این ،ها استی انسان‌جان بایدی به دوش همه

ای حیوان زیبا و مهربان، به درازای عمر گرانت، این دیو رویان دنیایت را تیره و تار کردند و بینی با ارزش بودن جانشان هر چه خواستند کردند و تو بردبارانه تاب‌در این توهم خویش بزرگ ای و حال این پایان جنون آدمیان است‌آورده

پندارد جانش زیبا و خوش است، تو برابرتو جان داری، همان قدر خوش و زیبا که انسان می و یکسان به جان انسانی و تو والایی و با ارزش، این احترام به جان تو باید است، احترام به قانون تواند خویشتن را فراتر از دیگری‌کس نمی‌آزادی است، باید که جان همه را محترم شمرد، هیچ ،های کوه برساندبخواند و با آن غرور کذب و دروغین، خود را به قله

ام، ای قسم پاک جهانم، ای تنها عشق‌ها، حیوان ای جان مهربان و آزاده‌به طول تمام این سال ،ها دادیم‌بهایت را شکنجه‌ها به تو روا کردیم و جان گران‌زندگی و دورانم، ظلم

تر از خویشی‌دانم و برایم محترم‌خجلم از انسان بودنم و ارزش جان والایت را می

ی پاکان و آزادگان خواهند جنگیدجنگم و همه‌ات می‌لیک برای آزادی

رسانیم وما سبزخواریم، ما باورمندان به مرام پاکی سبزخواریم و به جان والای تو آسیب نمی پاره کند و تو را به درد بنشاند و به جانت آسیب بزند،تواند، جانت را پاره‌هیچ کس نمی تواند به جان دیگری حمله کند که خود را سیر، خون بخورد و گوشت و جان‌کس نمی‌هیچ حیوان را بدرد

ما سبزخواریم، این ما باید که جهان باشد، این باید قانون باشد و حق و حقیقت در جهان که ایم سبزخواری را، ایستادن در برابر دریدن را وایم، فریاد زده‌قانون آزادی را هزاران بار فریاد زده آزار نرساندن را

اش اصل‌این فریادی است که به طول وجود آزادی به موازات پیدایش، ماندن و جاودانگی ی آزادی است، معنا آزادی است‌اصیل آزادی است، این قانون هسته

اند و آزادی از میان‌ای و باز نابخردان به تو تعدی کرده‌بها تو بازهم مظلوم مانده‌تو جان گران ها اصلی برای باورمندان به‌ها و ترویج این زشتی‌خواری، دریدن جان‌اند، مبارزه با گوشت‌برده

سان ساخت، باید همگان سبزخوار و دور ازپاکی است، این اصلی است که جهان را باید بدین ،کشتار جان باشیم که آزادی سرآغاز شود

ام تا قسم به جان‌ام، لیک آمده‌ی دردهایت را دیده و خوانده‌دانم، همه‌ای جان بزرگ می ای برپا دارم، دریای ظلم آدمیان به طول این‌ها را از ریشه برکنم و جهان تازه‌پاکت این ظلم قدر زیاد که اگر بخواهیم از نخست به‌سالیان به جان والای حیوان عظیم و بیکران بود، آن دانیم، این انسان‌انتهایش بگوییم، شاید حتی عمرمان هم به نوشتن کفاف ندهد، لکن می های بیکرانی در حق حیوانات‌شده به دیوانگیِ دورترها از آن واپسین روزهای دنیا چه ظلم‌مسخ کندگذرد بازهم آنان را شکنجه و آزار می‌کرده و هرروز، هر ثانیه که از جهانمان می

ای فروآزادگان، باورمندان به مرام پاکی، باید همه جان فریاد شد، باید جنگید و حتی ثانیه اند،ننشست که جان در عذاب است، در شکنجه و مرگ است، هم جانانمان در عذاب و شکنجه نه فقط سبزخوار بود و نه فقط به حیوان عشق ورزید که باید سر و پا پاسبان آنان بود که آنان امیدشان به ما است

ها هدیه دهند که‌باید آنان را رها کرد از چنگال این دیو پرستی، باید آدمیان زندگی به آن ،ی آزادی در میان ما‌اند و آموزگار عشق و معنا گر واژه‌اند و همتای ما که عشق‌جان

هاباید از دل و جان گذشت که این جان والا هم جانمان را رها داریم از چنگال زشتی

باید سرتا پا شور بود، باید جان بود و جان دمید، باید رزمید و برایشان حق خواست و قانون ها جبران کردطلب کرد و پاسدار جانشان بود، باید این ظلم روا شده به آنان را با آزادیِ به آن ،اند و همپای ماکه جان

که آزاد نخواهیم بود اگر آزادی را بشکنیم و از میان برداریم

ها را از اسارت برهانیم، باید تمام این جانداران پاک را،اگر طالب رهایی باشیم باید آن کشتنشان را، مثال کشتن جان خویش بپنداریم و انسان از نو بنا کنیم که خویشتن را جان بداند و زبانان است‌حیوان را جان که پاسدار جان این بی

جان و جانِ آنان محترم‌ای که همه‌باشد که فریاد آنان از گلوی ما شنیده شود و جهان تازه ای را بنا کنیم به دور از هر زشتی و آزارمثال خویش بپنداریم و جهان تازه

عقل

به عقل انسان تواند پیش بردن

جهان تغییر و انسان بیش بردن

به عقل و قدرتش دنیای تغییر

ها پیش بردن‌همه دنیا و جان

،ی پرقدرت آدمی که توان هر کار را خواهد داشت‌عقل، این قوه

های جهان‌تنها تفاوت ما با دیگر جان

تواند، مخرب جهان‌تواند راهبر برای سعادت و کامیابی جهان باشد و از آن سو می‌عقل می پیرامون ما گردد و مصیبت به بار بیاورد، باید دانست و شناخت که قدرت عقل تا چه حد زیاد و تواند اگر به درستی شناخته شود و از آن درست استفاده شود جهان را تاعظیم است، این قوه می ،چه اندازه زیبا و باعث چه اتفاقات نیکی در جهان پیرامون ما شود

ی مهم و منحصر به فرد، این قوت نهفته درون ما توان هر کار را خواهد داشت و بایداین قوه ی تمایزی که باعث شده تا امروز انسان تا این اندازه برقدرتش را به درستی شناخت، این نقطه ی تمایز با دیگر جانداران‌جهان هستی حکومت کند و قدرت بلامنازع جهان شود، همین نقطه ها و حتی خود انسان استفاده‌ی جان‌است، اما چه سود که اکثر مواقع از این قدرت به ضرر همه ،شده است

ی تمایز با دیگر جانداران برما عقل داریم و آن قدرت بزرگ توان هر کاری را دارد و نقطه طلبی و تنها پیشرفت‌طلبی، توسعه‌جان ما شده است، اما از دیرباز برای آزار به دیگران، قدرت ای پدید آورده و جهان‌ی همین عقل هر روز زشتی تازه‌خویش از آن بهره جستیم، به واسطه ،ایم‌بیشتر به این قهقرا کشانده

گری را بیشتر دری تعالیم نادرست و اشتباه، خوی وحشی‌در طول این سالیان به واسطه گری غوطه‌خویش پرورانده و حال نه از روی غریزه که با مدد از قدرت عقل در این وحشی ،ایم‌ای برای رواج این زشتی برگزیده‌خورده و هر روز اسباب تازه

ایم رسانده است، اما وامصیبتا ازقدرت این عقل به قدری بالا بوده که ما را به هر چه خواسته ایم که غالباً برای تخریب وتعالیم زشت که نه از عقل برای کارهای مفید و درست بهره برده توان باایم، باید قدرت والای این عقل را شناخت و دانست که می‌نابودی از آن استفاده کرده کندهای رفیع در جهان رسید، این شناخت ما را بیشتر با قدرت عقل آشنا می‌مدد از آن به چه قله ای به رویمان باز خواهد کرد تا به خویشتن ایمان بیاوریم و باور داشته باشیم که‌و دریچه ،توانیم، هر کاری که در سر داریم را روزی عملی کنیم‌می

دانیم عقل چه قدرت بزرگی است باید راه و طریقت درست را بشناسیم، باید به‌وقتی می تعریف و ارزشی همسان برسیم، باید تعالیم درستی پیشه رو داشته باشیم تا آن را به خدمت ی قدرتمند باید در خدمت ما وی عقل نیستیم و این قوه‌خویش در آوریم، ما اسیر و بنده اهدافمان در آید، باید از آن مدد بگیریم تا اهداف پاک را به جهان پیش ببریم، باید راه درست را تشخیص داد و شناخت، باید به آن درجه از معرفت رسید و تعالیم درست را در برابر گذاشت ،تا عقل را به خدمت درآورد

شناخت قدرت عقل در جهان به همراه داشتن مسیر درست و تعالیم پاک در کنار هم تواند از عقل قدرتی پدید آورد برای درست کردن و آبادی جهان، باید از قدرت عقل‌می های‌حل‌برخوردار باشیم و از آن مدد بجوییم باید آن را به خدمت خویش در آوریم تا به راه تواند به درستی موضوعات را بشناسد ودرست پیرامون تمام موضوعات دست یابیم، عقلی که می با درک به جنگ هر موضوعی رود، استدلال بیاورد و منطق بتراشد، باید با تمام توان پیش رود تا ،ای برایش دریابیم‌حل تازه‌ما مشکل پیش رو را حل کنیم و راه

پایان جهان را ببینند حال‌وقتی جمعی از باورمندان به پاکی وجود داشته باشند و دردهای بی حل برای مشکلات دریابند و هر روزتوانند هزاران راه‌با سلاح بزرگ در دستانشان، عقل، می حل درستی از دلش برگزینند تا مشکلات از میان برداشته شود،پیرامونش به بحث بنشینند و راه باید به عقل به دیدگاه یک قدرت، فرصت و سلاح نگریست که در خدمت اهداف پاک جانان های درست را برگزینیم، این سربازحل‌ی قدرتمند باید به خدمت ما در بیاید تا راه‌است، این قوه در وجود ما باید ما را در راه رسیدن به اهداف کمک کند و تعلیم درست بدهد

زند که باید از عقل به درستی بهره برد، آن را به فرصتی بدل کرد تاپاکی، فریاد می یابیم وحلی برای از میان بردن و مرتفع کردنش دست‌قدرتمندانه هر مشکلی را بشناسیم و به راه ،سرآخر ما را به راهی بکشاند که جهان را تغییر دهیم و آدمی را از نو سرآغاز کنیم

ی همین عقل آدمی مسئول‌توانیم در جهان کارهای مفید بکنیم و به واسطه‌به قدرت عقل می

به تمام جانداران زمین است، باید که جهان را تغییر داد، باید که دنیای بهتری ساخت، عقل است قدر مسئول و باید که ازدارد، در برابر طبیعت این جان گران‌که ما را در برابر حیوانات مسئول می حل بجویند با یکدیگر سخن بگویند وتوانند فکر کنند و راه‌ها که نمی‌آنان پاسداری کنیم، از آن تجارب خویش به یکدیگر منتقل کنند باید که ما به آنان مدد برسانیم ما بر آنان مسئولیم تا به ،جایشان فکر کنیم و برای زندگی بهترشان بکوشیم

ی عقل، ساختن جهانی بهتر است، هماره پویا بودن و پیشرفت‌ترین وظیفه‌به راستی بزرگ ای پیش گرفت، از عقل ابزاری ساخت تا ماحل تازه‌است، باید به درستی شناخت و هر روز راه ای برسیم تاحل تازه‌را به راه درست کردن و آبادی جهان کمک کند و از جان هر روز به راه ها را با عقلمان به آزمون بگذاریم و سرآخر بهترین راه را برگزینیم‌آن

ی‌ای برسانیم که وجودش یکپارچه برای بهتر کردن دنیا، برای رهایی همه‌باید آدمی را به پله بینیم و از آن‌ی خطیر به دوش ما است که جهان را می‌جانداران از چنگال ظلم شود این وظیفه ی همین‌ی جانداران پاسبان باشیم و به واسطه‌ادراک داریم، با مدد از این قوه باید به جان همه رودتفاوت است که از آدمی انتظار بهتر کردن دنیا می

ی تعالیم زشت و همین قدرت نهفته اندرون ما به وجودماندن در جهالت و حماقت به واسطه خواهیم تا هر روز به فکر تغییر جهان باشد و هر ظلم کوچک و بزرگی‌آمد لیکن حال از او می ،را از جهان پاک کند و برایش مرهمی بجوید

این باور پاک هماره میان باورهای آزادی جای دارد و مرام پاکی فریاد تغییر جهان سر .دهد و باید از نو آدمی را بنیان کرد ما به عقل با تعلیم دوباره جهان و انسان را خواهیم ساخت‌می

امید

هدف جانم جهانم بود فریاد

به تغییر نسان و این جهان داد

همه جانم گرو در آن امید است

امید ما جهان هم رو سپید است

آزادگان به قدرت عقل و شناخت و دیدن جهان پیش رو در تمام این سالیان به هدفی بزرگ ،ها استرسیده که تغییر جهان است و از نو ساختن انسان

ایم که هدفی والا در پیش روی داریم، ایمان به تغییرما با مرام پاکی به جایگاهی رسیده ،دانیم تغییر این جهان به همین نزدیکی استجهان در تار و پود ما تفسیر شده و می

ی انسان و ساختندانند که والاترین اتفاق در جهانشان بنیان دوبارهباورمندان به پاکی می ها است، وجودمان هدف شده است و به این هدف والا ایمان داریم،جهانی آزاد و بدو از ظلم دانیم تغییر جهان تنها به دستان ما صورت خواهد گرفت و این هدف همیشه پیش روی مامی ایم، همه عمر در برابرش قد علم کردیم، اماهای دنیا را دیدهایم، زشتیاست، ما جهان را شناخته شود بلکه در برابر تمامهایی که به ما روا مینه فقط برای خویشتن نه فقط از میان برداشتن ظلم ،جانداران مسئولیم

ی تار و پود ماهدف ما نه خویشتن که جهان پیرامون ما است، این هدف والا در ذره ذره ،ی عملی کردن این تغییر در جهانیمجای گرفته و ما آماده

دارد، هدف مفهومچه چیز والاتر از هدف در زندگیِ انسانی که هدف انسان را زنده می زندگیِ هر انسان است و آدمی به هدف پویا در زندگی است، آدمی باید هدف داشته باشد اگر طالب زندگی است و حال پاکان جهان باورمندان به مرام آزادی وجودشان هدف است، هدفشان کشند، برای عملی کردن هدفاند به سودای این هدف نفس میمشخص است و اگر زنده کنندشماری میبزرگشان لحظه

این هدف والا و مقدس که همانا ساختن جهان آرمانی است، پیش روی ما است، هر روز و

بینیم که جهانی عاری از ظلم و زشتی پدید آورده، پدیدنگریم، می‌ها می‌هر ثانیه به دور دست ایم، آدمی دوباره‌های ما آدمیان بوده و جهان زیبایی را ساخته‌ی تلاش‌آمدن این جهان به واسطه پندارد و همتای دیگرای است که خویشتن را جان می‌از نو سرآغاز شده، حال دیگر انسان تازه جانداران جهان است

جانانش است ما پاسدار حقوق‌بالد که حافظ و پاسبان جان دیگر هم‌حال به خویشتن می ایم، قانونی که فریاد ظلم نکردن وی جانداران جهان شده و قانونش را از دل آزادی بر گرفته‌همه ،دهدآزار نرساندن به دیگران جانداران جهان را سر می

برند و سر از تن جدابینیم که دیگر هیچ جانداری را به کشتارگاه نمی‌حال جهانی را می کند و برای‌کنند، اسارت از میان برداشته شده، کسی با تحمیل دیگری زندگی نمی‌نمی ،گذرندماندگاری و ابدیت این آزادی زیبا از جانشان می

کنند، هر روزآزادگان هر روز و هر روز این فردای دست نیافتنی را برای خویشتن ترسیم می افتد همه‌ای که می‌دهند، هر اتفاق تازه‌سازند و به آن بال و پر می‌این جهان زیبا و آرمانی را می اند و هر روز آزادگان به این رؤیا در خلوت‌پویا برای رفع مشکل به پا خواسته در میدان جنگ ،اندزنده

بینند واند و هر روز در مجاز و واقع این رؤیای صادقِ را می‌بسته‌پاکان جهان به این دنیا دل ی امید در جهان ما است‌گیرند، این روزنه‌جان می

این ساختن جهان آرمانی، این هدف بزرگ و زیبا، امید دنیای ما است، امید ارزش والایی در کند، امید آدمی‌جهان آدمی است که همیشه او را برای رسیدن به هدف بزرگش قدرتمندتر می کند، این واقع انگاشتن در رؤیا و غیرممکن که غیرممکن‌دارد و او را بارور می‌را زنده نگه می برای آزادگان دور از واقع است هر اتفاق در این جهان را واقع دیدن اصلی جدانشدنی از مرام پاکی است

دانیم که هر اتفاقی در این جهان شدنی است، اگر ما بخواهیم، اگر ما برایش تلاش‌همه می فشانی کنیم واقع خواهد شد و هزاران بارکنیم، اگر هدف داشته باشیم و پر امید به راهش جان ،دانیم که قدرت ما تا چه اندازه بزرگ و مقدس است‌ها را با خود دوره کرده و می‌این

ی ما برای‌ی محرکه‌قدرت هر کاری را داریم و امید به ذرات جان ما زنده است، این قوه هراسیم که به امید مسلح شدیم، امید بخشی ازپیش بردن اهدافمان در جهان است، از هیچ نمی آوریم و به آن روزهای پیش رووجود ما است، هر دم و هر لحظه رویایمان را پیش می هایی که قرارنگریم، به کودکانی که قرار است دیگر روزگار زشتی را تجربه نکنند، به حیوان‌می

نیست در اسارت زجر بکشند و سرآخر سر از تنشان بریده شود، به درختانی که به طمع آدمی
،نسوزند و به انسانی که برای اولین بار طعم آزادی را بچشد

کنیم،کنیم و امید وجودمان را بیشتر از پیش بیدار می‌این رؤیای صادقِ را در ذهن مرور می
ای دور کردن ما را از هم نخواهد داشت،کس یارای لحظه‌امید از ما است و ما از امیدیم و هیچ
ای که به دست خویشتنمان روی خواهد داد دیگر غیرممکنی‌وجودمان ابدی است و در آینده
وجود نخواهد داشت

دانیم، حتی اگر جان در وجودمان نباشد حتی اگر جانمان را فدیه کنیم، به این راه پاک‌می
گاه به پایان نخواهدرویند و این مسیر آزادی هیچ‌بازهم از خونمان پاکان و آزادگان دیگری می
دانیم‌رسید، ما در هر اتفاق امید به وجودمان زنده خواهد شد اگر به بند و اسارت در بیاییم، می
،که راه پاکان تنها حقیقت دنیا است و تنها اتفاقی است که باید به جهان بیفتد

واقع بدل شود، در این مسیرایم تا روزی جهان پاک از رؤیا به‌ی دنیا گذشته‌ما از همه
شماری به جهان پای خواهند گذاشت و هر روز با تمام جان در راه این هدف مقدس‌آزادگان بی
کس، یارای ناامید کردن ما را نخواهد داشت، اگر امروز فریاد ماگاه، هیچ‌خواهند جنگید و هیچ
گاه از میان نخواهد رفت، دوباره‌را نشنیدند، اگر تحقیر شدیم و اگر از میانمان برداشتند، حق هیچ
،سرباز خواهد کرد، دوباره برون خواهد آمد، شاید در دورترها لیک پایانی نخواهد داشت

دوباره این فریاد بر زبان دیگری از گلوی دیگری در جای دیگری به گوش خواهد رسید و
گاه‌دوباره صدای خوش آزادی را خواهیم شنید، حتی اگر نباشیم و زیر خاک مانده باشیم، هیچ
،خاموش نخواهیم شد، هر روز پرنورتر و پرشورتر بیشتر از پیش به خویشتن قوت خواهیم داد

.قدر نزدیک است که حتی در میان رؤیا هم به آن فکر نکردیم‌روز آزادی جانداران آن

اتحاد

همه با هم یکی باید شدن راه

به قدرت اتحاد دنیای زیبا

هابه این جمع و همه آزادتن

به هم با هم به راهی پیش فردا

دانیم تنها راه رهایی‌ها با توجه به شناختمان از دنیا، هدفی یکسان در پیش داریم و می‌ما انسان ،و درست زیستن ما در گروی رسیدن به این هدف والا ساختن جهانی بهتر است

چه کسی میان آدمیان است که باور به جهانی آزاد نداشته باشد، دلش در گروی رسیدن به آرامش نباشد و نخواهد همه در آسایش و آزادی زندگی کنند، این ارزش به طول تمام سالیان زندگیِ آدمی در جهان شکل گرفته و در طول تاریخ به درون قلب همگان نقش بسته است تا ی تعلیم زشت و افکار نابجا دنیا به بیراههزندگیِ آرام و آزادی داشته باشند، حال که به واسطه های ما انسان بحث جدایی است لیکن همه‌کشیده شده و از مسیر اصلی رهایی درو مانده ،وجودمان در گروی رسیدن به آزادی است

دانیم تنها طریقت در برابرمان‌ایم، می‌شناسیم و به مسیرش چشم دوختهما قانون آن را می هایمان برسیم و جهان بهتری بسازیم و برای‌توانیم به آمال و خواستههمین است، از این رو می ی دست خویش از تلاشمان لذت ببریمابدیت از ساخته

کوشیم و بایدی ما یکسان است، همه به سودای ساختن جهانی بهتر می‌هدف در پیش همه که راه درستش را بشناسیم، باید به آزادی ایمان بیاوریم و پاسدار قانون پاکش در جهان باشیم ،که آزادی با احترام به قانونش میسر است

های انسانچه کسی است که چیزی فراتر از جهانی آزاد و زندگی با آرامش بخواهد، همه کنند در راستای رسیدنتپد و هر تلاشی که می‌دلشان برای به دست آوردن جهانی اینسان زیبا می تواند ما را از این مسیر اصلی دور سازد وبه همین هدف والا است، دیگر هیچ تعلیم نادرستی نمی هاراه برابرمان هموار و قابل روئیت است با مفهوم و هدفی یکسان در برابر تمام انسان

ی ما در وجودمان به این ارزش والا باور داریم وخواهیم، همه‌دانیم که جهانی بهتر می‌ما می
،کنیم‌هر روز در دل هزاران بار به چنین ارزش والایی فکر می

خواهیم که آن راببینیم و همه می‌خوبی از دید همه یکسان و برابر است، درد دیگران را می
ها گریه‌کند، یکی ساعت‌بندد و سکوت می‌نبینیم، حال یکی تنها در برابر این مظالم چشم می
ها وابسته به تعالیم‌ی این‌خواهد به پاخیزد و فریاد بزند که همه‌کند و شرم دارد و دیگری می‌می
قدراو است، شاید کسی باشد که در برابر این مظالم شادمان شود که او هم به طول سالیان آن
ی ما در برابر مظالم اگرشستشوی ذهنی داده شده است که هیچ از خویشتن باقی نمانده که همه
.فارغ از تعلیممان قرار گیریم ساکت نخواهیم بود و برای بهبودش تلاش خواهیم کرد

ها به چشم تک تکمان زشت است و در برابرش‌ها نفرت داریم و این زشتی‌همه از زشتی
،ی ما خوبی و رسیدن به آمال و آرزوها است‌نگاه به خوبی و جهانی بهتر در نظر همه

ها در دنیایمان یکسان است و همه طالب آزادی و زندگی خوب‌تمامیِ تعاریف و ارزش
شویم،کند آشفته می‌بینیم که دست دراز کرده و در فقر جان می‌هستیم، همه وقتی کودکی می
ی این مظالم را بیرون بکشیم و به‌خواهیم ریشه‌دوست نداریم دیگر این مظالم را ببینیم و گاه می
،جایش بذر خوبی و آرامش و آزادی بکاریم

ایم،هدفمان یکی است و دیدمان یکی، خوبی را خوبی تفسیر و زشت را زشت تفسیر کرده
مان فاصله بگیریم و با نگاهی به دور از تعصب و جهل به‌ای از باورهای اجدادی‌حتی اگر لحظه
عقیده خواهیم شد و برای بهبود دنیا فریاد خواهیم زد تاجهان پیرامون بنگریم، همه و همه هم
دیگر ظلمی نباشد و برای یک آرمان که جهانی آزاد و آرام پدید آید در ناخودآگاه و خودآگاه
ای که درونمان شکل گرفته، آنگاه که‌کنیم حال با هر باور و اعتقادی، با هر عقیده‌تلاش می
آزادی را بشناسیم هدفی یکسان را در پیش رو خواهیم داشت تا متحد شویم و با هم و در کنار
دانیم که آزادی چیست، راهش چیست و چگونه به آن دست خواهیم یافت وهم باشیم، ما می
قراریم‌تاب و بی‌همه به رسیدن بر آن بی

ها که‌ما در آن راه از هیچ فروگذار نخواهیم بود، حال فرای تمام باورها، عقاید و مسلک
ی ما است، رسیدن به آزادی‌شاید ما را از هم دور و دورتر کند، جهان آرمانی جانِ زندگیِ همه
ی ابنای بشر یکسان خواهد کردی ما است و این راه را برای همه‌هدف مشترک همه

ی جانداران است،این هدفی برای دسته یا گروهی خاص نیست، این جهانی برای همه
ی‌ی آدمان و گیاهان و حیوانات و همه و همه‌ها است، همه‌ی انسان‌رسیدن به آزادی برای همه
،ها به آزادی خواهند رسید و هدف مشترکی برای ما خواهد بودجان

ایم رسیدن به جهانی است که همه در آن آزاد و آرام باشندراهی که همه آرزویش را کرده ی ما آباد و درست شود فرای باورهایی که قسط ویرانیِ جهان را داردو جهانی که به دست همه ،اندی باورها در این راه با ما مشترکبلاشک همه و همه

گرایانه فاصله گرفت که آزادی به قلبش چنین عقاید پوچی را جای‌های تحمیلباید از نگاه گنجد که زیبایی آزادی درگاه در قاموس آزادی نمی‌رنگ کردن آدمیان هیچنخواهد داد، یک ها استتفاوت

ی ما به دنبال جهانیباید متحد شویم، باید به کنار هم بایستیم که هدفمان یکی است، همه ی اتصال و اشتراک ما است، این اتحاد ما راایم، این نقطهآزاد و آرامیم و دل به آبادیِ دنیا زده خواهد ساخت و این اتحاد راهگشای جهان پیرامون ما است

پرورانیم برسیم و اینتوانیم به هر آنچه در دل می‌ها در کنار هم و با هم می‌ی ما انسانهمه ها و بیشتر از آن همه‌راه آزادی جهان در اختیار باوری خاص نیست که طریقتی برای تمام انسان جانداران جهان است.

رسیدن به دنیای آزاد و رها مستلزم اتحاد است، پس باید به کنار هم بیاییم و دست دوستی به ها گره خورد هر اتفاقی در جهانروی همدیگر بگشاییم، آن روز که دست اتحاد میان انسان خواهد آدمیان در کنار هم‌عملی و ممکن خواهد بود، مرام پاکی برای اتحاد پیش آمده و می متحد جهان بهتری بسازند و دنیا را به سرمنزل مقصود که همانا آزادی است برسانند و همه ی اتصال ما به این اتحاد همانا رسیدن به این جهان آزادیکسان از آزادی والا لذت ببرند، نقطه است و تنها قانون بینمان، قانون آزادی است، باید کنار هم بود، باید با هم فریاد زد و جهان را تغییر داد تا همه آزاد در کنار هم زندگی کنیم، برای ساختن جهان بهتر که در آن همگان آزاد و آرام برای آبادی دنیا تلاش کنند.

پس پیش بیایید و دست اتحاد بگشایید که جهان را دگرگون خواهیم کرد.

طغیان

به طغیان و به شور و عشق فریاد

به تغییر جهان و قلب ما شاد

تلاش و هر نفس تکرار این راه

سرانجامش جهان آزاد از داد

ی باورمندان به پاکی و آزادی را حس طغیان فرا گرفته و ما با این احساس والاوجود همه مان را فراگرفته‌ایم، حس غروری که از نخست همه وجود زندگی‌چشم به جهان گشوده

اند، این حس از همان روزهای نخستین‌باورمندان به طریقت آزادی هماره در شور و طغیان آوریم و سجده نخواهیم کرد و خویشتن را برای بزرگی‌در وجود ما است، ما سر خم نمی کنیم‌دیگری تحقیر نمی

کند که ما طغیانگر و پرشوریم، در برابر هیچ‌این احساس ناب و زیبا در وجودمان بیداد می ظلمی سر به زیر نخواهیم انداخت و زور دیگران را به سکوت پاسخ نخواهیم داد که به جنگ و هایی برای پیش رفتن‌های نخستین به چکمه‌رویارویی تقابل خواهیم کرد، وجود ما از همان گام گاه فرو ننشینیم،به زرهی برای دفاع کردن و شمشیری برای فریاد و اعتراض آذین شده تا هیچ ،حق خویش را خویشتن بازستانیم

ایم، حال هرایم و هرگاه ظلمی را دیده فریاد برآورده‌ما دست به دعا به دیگری چشم ندوخته ایستیم و قدرتی در برابر این باور جای‌چه قدر قدرت در برابرمان بزرگ باشد بازهم بازنمی ،نخواهد داشت که باک ما از نابودی آزادی است، از میان برداشته شدن این گوهر نایاب است

ما همواره این احساس پاک درونمان را بیدار کرده و به فریادهای درونمان پاسخ خواهیم داد، اگر حس طغیان و شور درونمان در برابر ظلم و زشتی به صدا در آمد با فراغ بال به او پاسخ ،خواهیم داد و سراپا شور خواهیم شد

این طغیان درون را باید که بیدار کرد، باید هم خویشتن و هم هرکس به دنیا را دعوت به این گاه از پای ننشست، شاید که بهترین بیداری‌شور کنی، باید بیدارگر این حس شجاعت بود و هیچ

این احساس میان دیگران نه حرف زدن که عمل کردن باشد و آنگاه که به دل هزاران نفر ای پیش رفت و فریاد زد به فریادش هزاران نفر شجاعت پیشه کردند و سراسر جانشان فریادآزاده ،خواهد شد

این حس طغیانگری وجود ما است و باید که به فریادهایش پاسخ داد و آن را بیدار کرد او بیدار است و به بیداریش ما را بیدار خواهد کرد و حال به بیداریِ جان و وجودمان، هزاران که نه ،کند و به حق طلبی فرا خواهد خواندها و میلیاردها آدمی را بیدار می‌میلیون

باید طغیانگری را فرا خواند و به آن بال و پر داد، باید این احساس پاک را بیدار کرد، باید آن را به تعلیم فرا خواند تا چگونه به میدان بیاید و از خویش و دنیای پیرامونش دفاع کند و در ی ما یکسان است‌دل میلیاردها انسان دیگر نیز این احساس ناب را بیدار کرد که درون وجود همه ،گذریم‌دهد به او پاسخ نداده و از کنارش می‌و هر گاه فریادی سر می

قدراند، وقتی آن‌اند و از خویشتن دورمان کرده‌قدر ما را به دنیای پوچی غرق کرده‌وقتی آن اند دیگر فریادهای طغیان درون‌تعالیم پوسیده و منفعلانه به طول هزاران سال به گوشمان خوانده ،شنویم‌را نمی

گردیم، دیگر به طغیان درونمان ایمان‌وقتی مسخ شده در پی ناجی از جهان غیب می خواهد چراغ راه‌ی عزلت را خواهیم جست، اما باور پاکی می‌آوریم و بازهم خاموش گوشه‌نمی پر فراز و نشیب شوید و دیگر آدمیان را به پیش فرا بخوانید تا با این احساس زیبا آشنا شوند و از ،هر ناملایمات و ظلمی بکاهند

زندگیِ ما آزادگان به هدفی والا و امیدی سرشار پر از تلاش است و ما باید هر روز و هر ای بازنایستید و یکدل و یک‌روز برای هدف کوتاه و بلند خویش در جهان تلاش کنیم، باید ذره ،جان تلاش بود که تلاش معنا گر رسیدن به اهداف والای ما است

ای را کرده و هر ناامیدی را به امید بدل کرد، هر رؤیایی راتوان هر نکرده‌به راه تلاش می توانیم فرو ننشینیم و باز نایستیم‌آرزو و هر آرزویی را به واقع بدل کرد ما به قدرت تلاشمان می ،که رسیدن به آمال و اهدافمان در گروی فرو ننشستن ما است

توان با عزم و کوشش هر قدرتی را به زمین‌ای فرو نشست و کوتاه آمد که می‌نباید ذره کنیم و از هیچ فروگذار نخواهیم بود، هر آرزو وافکند، ما برای ساختن جهانی بهتر تلاش می نیافتنی به‌آرمان امروز و یا فرداها را تلاش و طغیان به بار خواهد آورد، هر چیز دور و دست ،قدرت تلاش، نزدیک و در اختیار است

ای طغیانگران، امروز روز تلاش برای آزادی است، به حس طغیان درونمان به قدرت هایمان ایمان بیاوریم و بدانیم هر کاری در اختیار ما است، هر چیزی در این جهان ممکن‌تلاش ،است

های والا تنها به تلاش خویشتنتان وابسته است، مرام پاکی و باور به‌بدانید رسیدن به خواسته گاه ناامید نشوید که به‌زند روح طغیانگر شما را، به آن گوش فرا دهید و هیچ‌آزادی فریاد می تلاشمان جهان را تغییر خواهیم داد

ی روح طغیانگر همیشه و همیشه به راهی خواهیم‌آدمی را از نو بنیان خواهیم کرد و به واسطه بود تا دیگران را از این خواب بیدار و روح طغیانگرشان را به شور دعوت کنیم

ها رسیدن به آمال و آرزو خواهد بود،نباید از تلاش غافل شد، باید دانست که پایان تلاش توانی هر چیز را به دست آوری آنگاه که همت بگماری و از تلاش باز نایستی و با تلاش هرمی .خواسته و آرمانی که در سر داری به دست خواهی آورد

آزار نرساندن

به آزار دگر او خویش کشت است

جهان را کام ظلما پیش برد است

که آزاری به تو کرد است فریاد

سرآخر خویش در آن خویش مرد است

ی آزادی، این قانون درون باور پاکی که اصل آزادی را به‌آزار نرساندن، این ستون و پایه همراه خواهد داشت.

های اصلی باور به آزادی چنگ‌کنیم، به واقع به پایه‌وقتی از آزار نرساندن صحبت می ،ایم، باید ادراک درستی از آزار نرساندن داشته باشیم تا پس از آن امید به آزادی ببندیم‌زده

های آزار نرساندن استوار است و باید که در ابتدا این اصل جداآزادی این راه پاک بر پایه ای به آزادی نزدیک شد و حال باید بدانیم منظورمان از آزارنشدنی را رعایت کرد تا ذره نرساندن چیست

گوییم آزار نرساندن، مسلماً بسیاری به ادراک درستی از آن خواهند رسید و دروقتی می ،شمرند که برای همه ادراکش ساده است‌های زیادی برمی‌همان ابتدای کار عناوین و مصداق

دانند هر نوع آزار فیزیکی که در برابر ما باشد به مفهوم آزار رساندن است،مسلماً همه می کشد اومسلماً اگر کسی دیگری را ضرب و شتم کند به او آزار رسانده است، وقتی کسی را می ،کنندرا آزار داده است، تجاوز و بسیاری دیگر از این مصادیق آزار فیزیکی را بیان می

لیکن این آزار تنها به همین راه ختم نخواهد شد و آزار ابنای دیگری هم دارد، مثل آزار روانی و آزار کلامی

بازهم مصداق آزار کلامی مشخص است، تهمت، دروغ، دشنام از مصادیق آزار کلامی زنیم‌است، لیکن شاید درک آزار روانی برای برخی سخت باشد، وقتی از آزار روانی حرف می ی پایبندی به آن،افتیم که شاید برخی به واسطه‌های ساخته شده به دست بشر می‌به یاد ارزش آزار ببینند و برخی با دیدن و تخطیِ دیگران آن را آزار به خویش تصور کنند

مثل حجاب که برای هر دو سمت مصداقی از آزار است، هم کسی که به زور آن را بر سر
،شودی رعایت نکردن دیگران مورد آزار واقع می‌کسی که به واسطه‌گذارد و هم آن‌می

کند،باور آزادی و مرام پاکی هر نوع آزاری را مردود و قانون آزادی این زشتی را نفی می
اما باید باز در آزار نرساندن ریز شد واینبار دانست که منظور ما از این هر کس کیست

منظور ما آزار نرساندن به جان است، یعنی هر کس در جهان پیرامون ما صاحب جان باشد،
گیرد، هیچ قسم بندی‌ی موجودات دنیا را فرا می‌حال دگر پس از این شناختن که جان همه
ها جدا کنیم و در این سیل از حماقت غوطه‌وجود ندارد که ما گیاهان و حیوانات را از انسان
، هم خودش به هزاران قسم بدل خواهد شدبخوریم که انسان

بار نژاد از نژاد وبار کودک از والد و یک‌بار زن از مرد تفکیک پیدا خواهد کرد، یک‌یک
تر خواهد شد و دست آخر ما به‌تر و تنگ‌زبان از زبان و الا آخر که این دایره هر روز تنگ
جهانی انسانی خواهیم رسید که این آزار نرساندن را منحصراً حق خویش خواهد پنداشت و
تواند ارزش دیگری را نفی کند و این کلاف سرخودش به همه آزار خواهد رساند و کسی نمی
،پایان خواهد داشت‌دراز و بی

ی موجودات‌کس آزار رساند منظورمان جان همه‌گوییم نباید به هیچ‌وقتی در باور پاکی می
،ی آزار رساندن متفاوت خواهد شداست که حال به فراخور هر کدام دسته

ها است و دیگر ارتباطی به حیوان وها و در ارتباط با دنیای آن‌مثلاً آزار کلامی برای انسان
ی موجودات‌ی جانداران برابر است، به اسارت کشیدن همه‌گیاه ندارد اما آزار فیزیکی میان همه
و جانداران نقص آزادی است و پشت کردن به قانون پاک و رسیدن به این والاگوهر

حال اگر کودک انسانی را به اسارت بگیریم و یا حیوان بالغی را، تفاوتی نخواهد داشت،
،چون جان یکی است و قانون در برابر همه یکسان است

،پیرامون آزار و تعریفش، باید که بسیار گفت و شنید تا بیشتر بر آن پی برد

های جهان احترام به قانون آزادی و آزار نرساندن به دیگران است وحل بر تمام زشتی‌راه
گونه که آزادگان به تمام عمر آن را رعایت کردند وتوان به راحتی آن را رعایت کرد، همان‌می
،این قانون در سراسر جهان با تعلیم و جزا عملی خواهد شد

آزار زبانی و کلامی هم شاید بعدها موضوع قابل چالشی باشد که فلان حرف کسی آزار به
،های فراوان کرددیگران است و دیگران آن را نقد بدانند که باید پیرامونش بحث

دانیم وقتی جهان به آزادی رسید، این مناقشات هر روز کمتر و کمتر خواهد شد واما می

ها نیست و این آزار، گرچه آزار است اما قابل حل خواهد بود مثال دیگردیگر نیازی به جنجال
،اتفاقات دنیا و بازهم بیشتر در آینده حل و فصل خواهد شد

اما آزار روانی که راهکارش تنها میان جهان آرمانی نهفته است، آنجا که آدمیان بتوانند در میان باورهای خویش به دور از آزار رساندن و آزار دیدن زندگی کنند و ما باورمندان به پاکی ها باید به فراهم آوردن جهان آرمانی کوشا باشیم که بسیاری ازدست در دست تمام انسان
،های جهان را از میان برخواهد داشتظلم

های دنیا است، بخشی جدا نشدنی ازی جان‌آزار نرساندن بر دیگر جانداران که منظور همه ی آدمیان و هردل آزادی و مرام پاکی است، این حقیقتی است واضح و روشن روبروی همه
کس در خیال و تصورات به این اصل پاک میان آزادی معتقد است

تواند حرف از آزار دیگری به میان آورد و این را ارزش بخواند که این ما را به‌کسی نمی قانونی داد از بیداد باز خواهد برد، باید بدانیم تنها راه رسیدن به کامیابی رعایت قانون‌قانون بی
،ها به جهان آزار نرساندن به دیگران است‌آزادی است، تنها راه موفقیت ما انسان

باید این معرفت را برای خویش بیشتر بگشاییم، هرچند معرفت غیر قابل وثوق و دوری از
دانیم‌باور ذاتی و درون ما نیست و همه این ارزش را بزرگ و جاودان می

کسی طالب رنج کشیدن خویش و اطرافیانش نیست و باید این نگاه را به وسعت جهان پیش های جهان را هم لایق این‌ی جان‌داند همه‌گونه که خویشتن را لایق آزار دیدن نمی‌برد، همان عذاب نپندارد، آدمیان باید بدانند که آزادی معنایش، قانون درونش است، آزار نرساندن به
های دنیای جان‌های جهان به همه و همه‌جان

و این تنها راه سعادت و پیشروی برای ما است

ی خاکی اگر آزاری به دیگری نرسانیم، دیگر آزار و ظلمی در جهان‌ما هر کدام در این کره هاشناسند، آن‌دانند آزار نرساندن چیست و آن را می‌باقی نخواهد ماند، آزادگان و پاکان، می اند و به آن ایمان دارند و با تمام جان در راه آزاراند، جان را شناخته‌برابری را درک کرده تواند خویش را آزاده خطاب کند که به دیگری‌دارند و کسی نمی‌نرساندن به دیگران گام برمی
آزار رسانده باشد

ی آدمیان را به این راه و طریقت پاک دعوت و جهان را به منزلگاهی رساند که‌باید همه ی جانداران آزار نرساندن به جان‌سرآخر تنها قانون مشترک دنیا، تنها قانون واحد در میان همه
ای به دوش تمام پاکان جهان‌دیگران باشد و این جنگ همیشه در جهان ما است و وظیفه

باید به خویش گفت و دانست که با آزار به دیگران کمی دورتر کسی ما را هم آزار خواهد داد و عزیزانمان به این طریقت خودساخته خواهند سوخت و ما به آتش این زشتی هیزم نهادیم و ایم‌سرآخر خویشتن را به آن سوزانده

.نبودن آزار، ظلم و زشتی، تنها با نرساندن آزار به دیگران محقق خواهد شد

آزادگان بدانید و به دیگران بیاموزید که سرآخر جهان را به مدد از همین ارزش والا آزاد .خواهیم کرد و جهانی والاتر از رؤیاهایمان خواهیم ساخت

آزادی

به آزادی رهایی کس نیامد

مگر قانون آن را پیش باید

به آزادی جهان زیباست از داد

جهان آزاد، آزاد باد از داد

،ی جهان‌ترین واژه‌آزادی، این مقدس

،همتای دنیای مااین عشق بی

،این باور بزرگ و عظیم

،این آرزو و آمال و رؤیا و آرمان ما

،این بزرگی جهان

،ی هزار معنی به دهان انسان که در خویشتن یک معنا دارداین واژه

،رهایی

آزاد شدن از تمام قید و بندها، پیش رفتن به هرجایی که بر آن باور داشته باشی

و این دریای بیکران از آرامش

،آزادی را به طول هزاران سال معنی کردند و برایش هزاران معنا ساختند

،توان آن را معنا بخشید باید میانش بوداما به راستی آزادی قابل تعریف نیست، با واژگان نمی

میانش زیست تا فهمید آزادی چیست

آیا حس طغیان درون قلب ما است؟

آیا فریاد و اعتراض و آرامش است؟

آیا رسیدن به آمال و آرزوها است؟

ها است؟آیا عشق به جهان حیوان و جان

ی مقدس گذاشت؟توان بر این واژه‌چه تعریفی می

توان این بزرگی را معنا بخشید و آن را شناخت؟با چه واژگانی می

باید به این دریای مواج پای گذاشت، باید شجاعانه به میان آب زد تا شنا کردن آموخت و ،توان آزادی و آزادگی را درک کردآنگاه می

های ما است،های ما است، آزادی پاکی قلب و وجود و ذهن‌آزادی شجاعت درون قلب ها و باورهای پوسیده است‌آزادی جنگ با قدرت و تمام خرافه

،آزادی علم و دانش و دانستن است

،آزادی جنگ با جبر و ایستادگی است

،آزادی مقابله با نیاز و هوای نفس خویشتن است

آزادی عشق است، اخلاق است، غرور و کمک کردن است

،و فریاد اعتماد به خویشتن و خودباوری است

،آزادی عقل است

،آزادی برابری است

،آزادی اتحاد و یکپارچگی است

،آزادی امید است و جنگ و طغیان

،پایان وجود ما است‌آزادی معنای بی

،آزادی باور و مرام پاکی است

آزادی لمس کردنی و فهمیدنی است، آزادی میان واژگان معنا نشده و نخواهد شد که باید هاای کوتاه ننشست، رسیدن به آزادی به معنای رسیدن به تمام خواسته‌به راهش جنگید و ذره ،است

هایمان به واقع بدل خواهد شد و آزادی در نزدیکی وبا رسیدن به آزادی تمام آمال و آرمان به کنار ما است

باید برایش جنگید و روز رسیدن به آزادی را که همه برابر و یکسان خواهند بود همه جان و

.در کنار هم زیسته و به فکر آبادانی خواهیم بود در سر پروراند و برایش جشن خواهیم گرفت

ی‌تا رسیدن به آزادی این رؤیای هزاران ساله در قلب مردمان را بیدار خواهیم کرد، جامه اندعمل به این دنیای در خیال آدمان خواهیم پوشاند و به هر آنچه هزاران سال آرزو کرده خواهیم رسید

دیگر انسانی به ظلم نابود نخواهد شد، دیگر حیوانی سربریده در برابر قدرت و زشتی خونش ،ریخته نخواهد شد و زجر نخواهد کشید

،ها به پیش نخواهد بود و زشتی از بین خواهد رفت‌دیگر ترویج زشتی

،ی باورهای پوسیده را با قدرت خویش از میان بر خواهد داشت‌آزادی که بیاید همه

،آن روز روز رسیدن آزادی به دنیایمان خواهد بود

،ترسیم دنیای آزاد، ترسیم تمام رؤیاهای درون ذهنمان خواهد بود

خواهیم از جهان دور باشد و دیگرترسیم هر زیبایی که به آن باور داریم، هر زشتی که می ،نخواهد بود که جهانی آزاد خواهیم ساخت

مان در رسیدن به جهان آزاد میسر خواهد شد وآزادی و رها شدن از دردهای هزاران ساله ،این راه در پیش روی ما است

آزادی به ما و تلاشمان وابسته و در پیش است

های‌ی جان‌اما آزادی میسر نخواهد شد مگر با پایبند بودن به قانونش، باید به دیگران به همه ،جهان احترام گذاشت تا آزادی از پشت این حجاب هزاران ساله بیرون آید

،هزاران سال به پستویی رفته و از نگاه ما آدمیان دور مانده

،اندخجل و شرمسار است که هر بار به معنی و باوری زشت آن را به سخره گرفته

،انداز او نردبان ساخته و به انحصار خویش درآورنده

اندهر روز معنایش را به دل جانداران کشته و به قفس برده

آزادی، زیبایی ما، در این هزاران سال خویشتن هم به بند این دیوصفتان در آمده و آدمی او را به یغما برده است و هر بار بازهم در اسارت خویش همه را حتی آزادی را هم به اسارت کشانده است

،اگر به دل سودای جهانی آرام دارید، اگر طالب زندگی میان باور خویش هستید

خواهید دنیایی آباد و زیبا داشته باشداگر می

،ایدایدهر چه از این جهان طلب کردهو اگر هر سودا و آرزویی در سر پرورانده

،بدانید تنها راه رسیدن به این رؤیاها در میان آزادی نهفته است

،مان آزادی استتنها راه رهایی

،آزادی در رهایی و رهایی به دنیای آزاد

ها همه و همه بهها و قدرتها، ظلمحل این جهان پیرامون ما است، تمام زشتیآزادی تنها راه دست آزادی و طریقت پاکش حل شدنی است

،آزادگان و پاکان، جهان ما نیازمند رسیدن به آزادی است

ما جانمان و دنیایمان در گروی این جهان آزاد خواهد بود، باید همه را بیدار کرد، دنیای حل بزرگی در جهان ما استآزاد برایشان ترسیم کرد و بدانند آزادی چه گوهر والا و چه راه

ی وجودمان امید بهما با هدفی قرص و محکم و در برابرمان ایمانی عظیم به راه پاکمان و همه مان به این والا گوهر حفظپیش خواهیم رفت و هر روز امیدمان را تا زمان رسیدن زندگی ی جانمان امید شود و بازهم بهخواهیم کرد و جهانی در پیش رویمان ترسیم خواهیم کرد تا همه گاه فرو ننشینیم و در راه این هدف مقدس بجنگیمراهمان تلاش کنیم و بجنگیم و هیچ

های ما، به اتحاد ما، بهجهان، آزاد خواهد شد، دنیای آزاد در پیش روی ما است، به تلاش جنگ و طغیان و شور ما، رسیدن به جهان آزاد بایدی است که جهان بارها و بارها به ما خوانده ،است و مسیرش را رو به سویمان نشان داده

باید به این نجواها پاسخ دهیم و به راه این پاکی مطلق قدم برداریم که جهان در طلب آزادی ،کندشماری میلحظه

،ها هستندپاک باوران و آزادگان، نه از جهانی دیگر و نه موجوداتی دیگر که همین انسان

ها بودهآور قدرتی در دور دستها را برگزیده و نه پیامنه کسی آن

اند، نه نژاد خاصی دارندگونه به دنیا آمدهنه به ذات این

ها و همینها نیست که همین انساناند، هیچ تفاوت میان آنی خونشان این گونهو نه به واسطه ،های جهان هستندجان

همه از دل همین دنیا و میان ما زیستند، همه مثال ما در کنار ما بوده و هستند، هر کس در

،ای خواهد بود که باورش رهایی و ایمانش به پاکی استخویشتن آزاده

باور دارد که جهان قابل تغییر است و خویشتن عامل این تغییر، حال به پا خواسته تا جهانی را یبرای جانداران بسازد آرام و زیبا، جهانی که هر روز پویاتر از دیروز باشد، آزادگان، همه ،اندآدمیان هستند که دوباره زاده شده

جنگیم و جهان آزادمان در پیش رو است و در همین نزدیکی به عزم ما ساخته خواهد شدمی و هر روز پویاتر به پیش خواهد رفت

،حال زمان بیداری و برخواستن است

ی خون خواهم جنگید و به عزم ما جهانبه آزادی ایمان دارم و به راهش تا آخرین قطره آزاد خواهد شد.

هر تنی آزاده و آزاد این جام جهان شاد

از من آن آزاده تن جام و جهان داد

قدر آزادی به آزادیِ خود باد

این جهان آزاد و از هر تن نفس زاد

درباره جهان آرمانی

A MANIFESTO FOR UNIVERSAL FREEDOM

افکن آغاز شد: آیا انسان تنها معیارِ سنجشِ**جهان آرمانی** از یک پرسشِ ساده اما بن اند،حقیقت و عدالت است؟ در عصری که ساختارهای قدرت، مرزهای تفکر را محدود کرده این بستر پاسخی است برای بازتعریفِ همزیستی. در این فضا، آگاهی نه فقط یک ابزار، بلکه ای که برهای مذهبی و از سلطه‌های متحجر، از سرکوب‌خودِ مسیر است؛ مسیر عبور از نظام .راندجسم و ذهنِ جانداران حکم می

در گذر از تاریخ، انسان همواره خود را محورِ حقیقت دانسته است. اما جهان آرمانی، با ی تفکری‌بینی بر پایه‌کشبد. این جهان**پنداری**، این مرکزیت را به چالش می‌ی **جان**فلسفه داند. جان نه ابزار است، نه دارایی و نه‌شکل گرفته که موجودات زنده را فارغ از گونه، برابر می .هاست‌تابعِ قدرت؛ بلکه جوهرِ زندگی است و آزادی، حقِ تمامی جان

> محور دارد.محوری: استثمارِ جانداران و طبیعت، ریشه در ایدئولوژی انسان‌نقدِ انسان .ما به دنبال خروج از این مرکزیتِ کاذب هستیم
> ی دیگری‌ای: عدالت زمانی معنا دارد که هیچ جانی تحت سلطه‌عدالتِ فراگونه .ی خاصی نیست‌نباشد. حقِ زیستن، امتیازِ هیچ طبقه

آغازگرِ این مسیر:

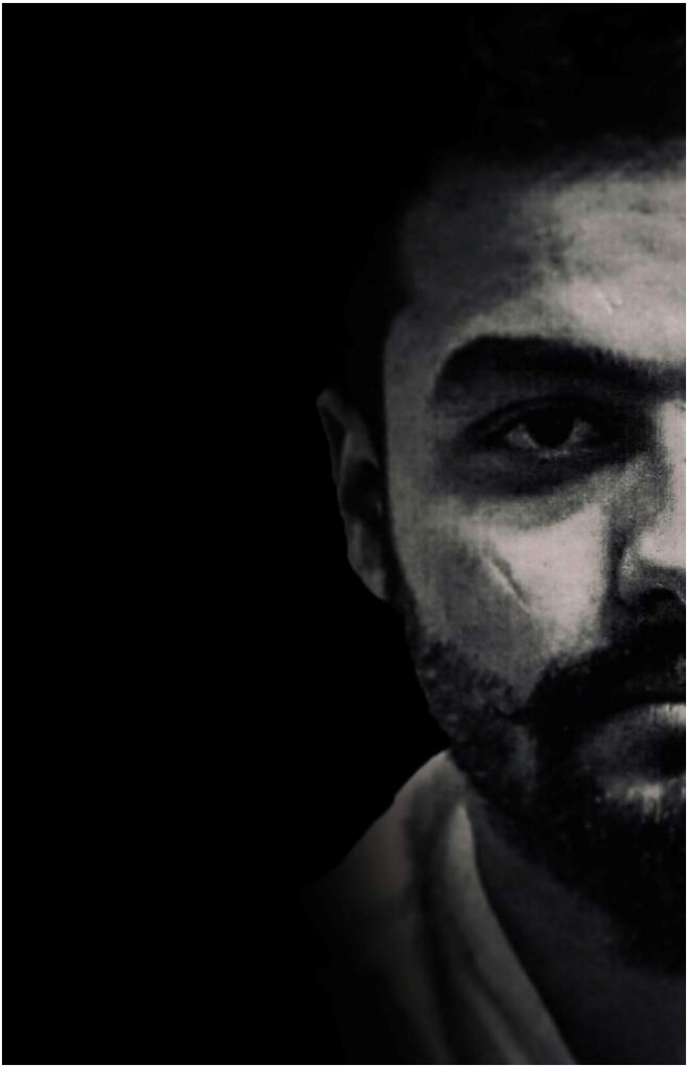
پنداری، برآیندِ جان‌ای، روایتی از یک زیستن است. جهان آرمانی و فلسفه‌هر اندیشه هایِ هستی در مسیرِ زندگیِ **نیما شهسواری** است؛ کسی‌ها تأمل، نوشتار و مواجهه با رنج‌سال .ها را به ابزاری برای رهایی تبدیل کردکه با پخش آگاهی، واژه

← روایتِ نیما شهسواری؛ از عصیان تا آگاهی

"Idealistic World begins with a fundamental question: Is human the sole measure of truth and justice? In an era where structures of power constrain thought, this platform is a manifesto to redefine coexistence, placing universal consciousness above all anthropocentric dominations."

نیما شهسواری؛ روایت یک بیداری

ARCHITECT OF THE JANGARA–ISM PARADIGM



گرایی»، نویسنده وگذار پارادایم فلسفی «جان**نیما شهسواری** (متولد ۱۳۶۸، مشهد)، بنیان

شاعری است که نگاشتن را از ۱۵ سالگی آغاز کرد. مسیر خلاقانه او به خلق بیش از ۵۰ جلد اثر های تحقیق، رمان، داستان و شعر انجامیده است. او در ۳۲ سالگی با اتخاذ تصمیمیدر قالب اخلاقی و در مخالفت با غارت تن درختان و انحصار معرفت، تمامی آثار خود را به صورت دیجیتال در اختیار جامعه قرار دادرایگان و تمام.

> گرایی، باوری عمیق و رادیکال به اصالت، ارزش ذاتی و برابری بنیادین تمامی‌جان«
> ها، حیوانات و گیاهان□در ساحت گیتی است.دار□اعم از انسان‌موجودات جان
> زیستن در آزادی، پیش از آنکه حق باشد، یک رزمِ مداوم است.»

پنداری، «جان» نه امتیازِ انسان، بلکه جوهرِ مطلقِ حیات است که در نبضِ جاندر فلسفه ی شدگی و نقدی انسان‌ست. نیما شهسواری با واسازی کارخانه‌یِ گیاه نیز جاری‌حیوان و ریشه الهیاتِ درندگی، رسالت وجودی خود را استقرار «قانون منع آزار» به عنوان یگانه اصل حاکم بر تمدنِ معنا می داند.

مکتب فکری:	گرایی‌پارادایم جان (Jangara-ism)
حجم آثار:	بیش از ۵۰ جلد کتاب و دیوان شعر
ایدئولوژی نشر:	دیجیتال، صیانت از درختان‌باز، تمام‌متن

Nima Shahsavari *(b. 1989), the founder of the "Jangara-ism" philosophical paradigm, released his entire library of 50+ volumes for free, opposing the commercialization of thought and exploitation of trees. He defines life not as a human privilege, but as an interconnected network of equal conscious beings.*

بسترهای بیداری در جهان آرمانی

وگو جریان یابد. پادکست «**به نام جان**» باکند که در مسیر گفت‌تفکر تنها زمانی معنا پیدا می شده عبورهای تثبیت‌رویکردی بداهه و آزاد، تلاشی برای بیان تفکری است که از چارچوب .کند تا پلی میان اندیشه و شنونده باشدمی

مخزن کتابخانه آزاد آثار

تالار گفتمان دیالوگ و تبادل آگاهی

نام جان‌آرشیو پادکست به

های صوتی‌مخزن کتاب

هادیوان اشعار و سروده

های رسمی‌ها و پلتفرم‌شبکه

Spotify :اسپاتیفای | Castbox :باکس‌کست

Apple Podcasts :اپل پادکست

Internet Archive :بایگانی جامع دیجیتال

Goodreads Profile :شناسه کتابشناختی جهانی

YouTube :یوتیوب | Telegram :کانال تلگرام